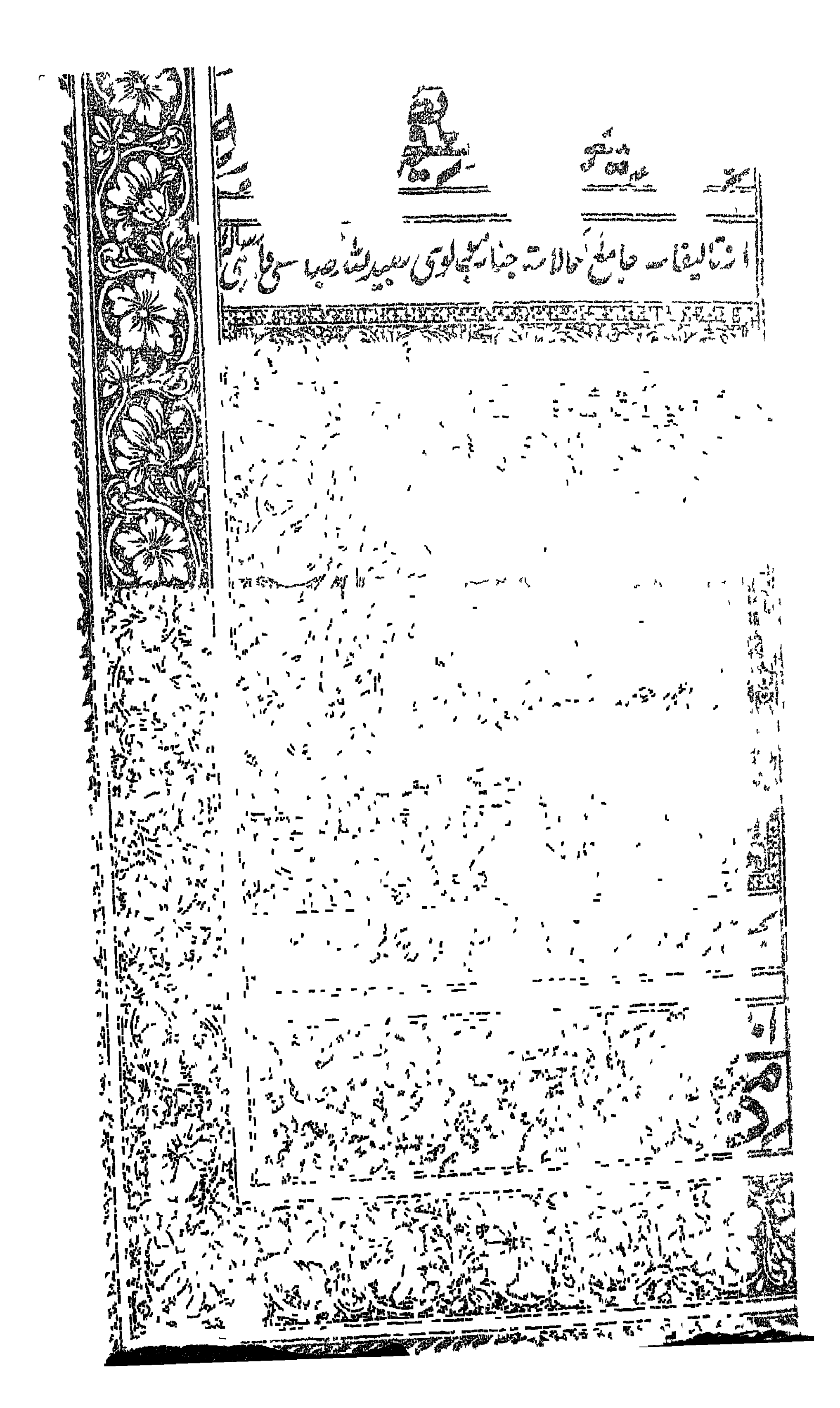
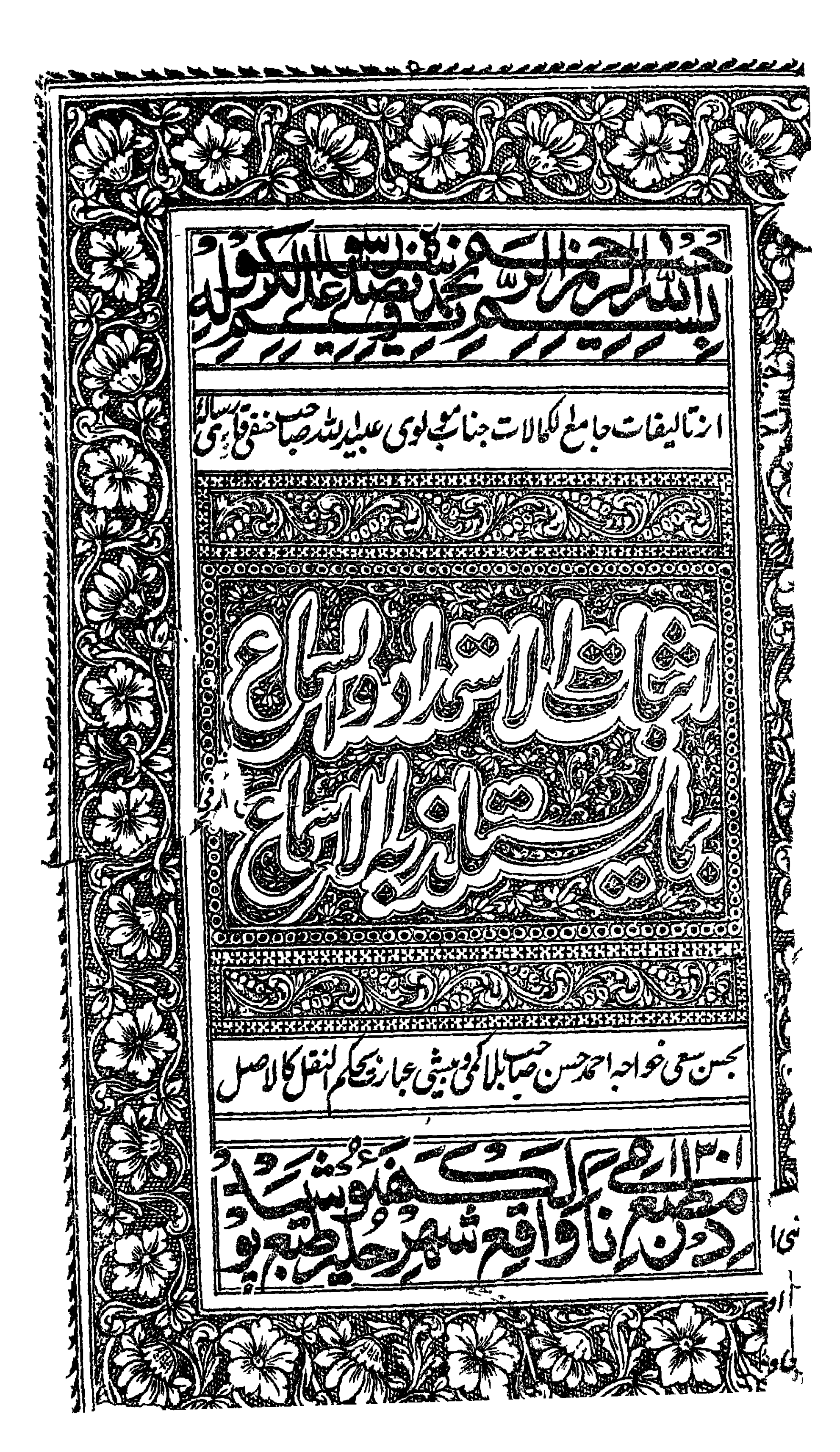

از تالیفات جامع کمالات جناب مولوی سعید اللہ صاحب

فہرست کتاب اثبات الاستمداد والسماع



بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

از تالیفات جامع الکمالات جناب مولوی عبید اللہ صاحب حنفی قاسمی

اثبات الاستمداد والسماع
بما یستلذ بہ الاسماع

بحسن سعی خواجہ احمد حسن صاحب بلا کمی و بیشی عبارت بحکم النقل کالاصل

در مطبع احمدی واقع شہر عظیم آباد پٹنہ طبع شد ۱۳۰۱

تمت

اقرانه وفاق ومن جملتهم من هو فوق الكل وغياث المتململين وغوث لكل فهو قد تاثر
لجميع التاثيرات فصارت حالته من اتم الموثرات فهو موثر اى مؤثر لم يلحق ذلك
تاثيره وسائر فياشان تاثيره تصرف فى الاموات فاحياهم فامنوا من الفوت
وكان دين الاسلام قد خبت ناره وعميت اثاره وانهدمت داره فكانه
ميت فاحياه باحياء اهله فصناه ومن ثم لقب بمحيى الدين فامتقوا الذين يا تقين
لتنالوا به حيوة ابدية وتحصلوا بقاء سرمدية وعلى اله اساطين الدين
عمد الاسلام والمسلمين واصحابه رعاة الاسلام ودعاة الانام
وتابعيهم وتبعهم باحسان الى قيام الساعة وساعة القيام خصوصا
على اكمل اولاده وافضل احفاده وهو الذى ما ناداه مناد الا اجابه
وما استغاث مستغيث الا اغاثه وقد افاض بكل من استفاض وهو استفاض
من مبدا الفياض فشانه ارفع واعلى من كل ما ننشا ونملا فنثنى عنان الكلام
من هذا المقام الى المرام اللهم ارزقنا حبه وحب اله وحب من احبه
واحب اله واحينا على الاسلام وامتنا على الايمان وارزقنا شفاعة حبيبك
بفضلك يا منان اما بعد فيقول كليب من كلاب لباب القادرى العالى عبيد الله
ن مولانا محمد بخش الحنفى القادرى غفر الله له ولوالديه ولمن احبه وتودد اليه
که درین طرف زمان اختلال قران دعصر فساد اثر هر گاه فرقه از ابنا زمان بعضے بعلت
افقیت و برخی بد خلقی انانیت به نسبت بعضی مسائل با نکار پیش آمده اند و راه رد
سپرده علی الخصوص مسئله سماع و وجد و انشاد شعر و انشاد آن استمداد از حضرات اولیاء
تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه و ندا بحضرت عالیه غوثیه بلفظ یا شیخ عبد القادر شیئا لله و
از حضرات اولیاء رضوان الله علیهم نظر برین حسب حکم قضا شیم و فرمان واجب الایقان
حضرت مرشدی و ملجائی سیدی و سندی و ماوائی با کوره بستان ولایت نا طوره دیوان عنایت

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من شرح صدور الواصلين ونوّر قلوب العارفين فشرح شرحا ونوّر تنويرا وخلق فيهم تأثرا وتأثيرا فمن متأثر في وجد دائم ومن موثّر في سكر قائم فثمرة وجد التحقيق اضطراب ورقص وتصفيق وحكم سكره من حضرة الاله الميل عما سوى الله الى الله والوجد حالة هي ثمرة السماع وهو خير ما تلذ به الاسماع فيه استثارة خفايا القلوب من سرّه المكروه والمحبوب ومن هنا قد كره تارة واخرى قد ابيح وندب بعد اخرى فسبحانه ما اعظم شانه ونصلي على نبينا افضل الرسل الكرام صاحب القال والحال والمقام فقاله منبع الاقوال باسرها وحاله مجمع الاحوال من آخرها ومقامه ارفع الكل واعلى وهو مقام دنى فتدلى وهو الذي له وقت مع الله حيث قال لي مع الله وقت هو الذي تغنى بنغمات الاسرار فاستمع لها من استعد من الاولياء قد اغلبهم واثر فيهم تاثيرا فتاثروا كما قدروا التقدير افمنهم من طاب ومنهم من حضر وذاب ومنهم من دام سكره فما افاق ومنهم

پدید آورد که باشد که آدمی خورند اند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده باشد و از
عشقی و شوقی که راه بآن برد خالی بود اما چون خالی نبود و بچیزی مشغول بود آنچه بدان مشغول بود
در حرکت آید چون آتشی که دم بران دمند افروخته تر شود و هر کرا در دل آتش شوق حق تعالی باشد سماع
او را مهم بود که آن آتش تیز تر گردد و هر کرا در دل دوستی باطل بود سماع زهر قاتل او بود و بروی حرام باشد
وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اعلم ان القلوب والسرائر خزائن الاسرار ومعادن الجواهر
وقد طويت فيها جواهرها كما طويت النار في الحديد والحجر واخفيت كما اخفى
الماء تحت التراب والمدر ولا سبيل الى استثارة خفاياها الا بقدح السماع
ولا منفذ الى القلوب الا من دهليز الاسماع فالنغمات الموزونة المستلذة تخرج
ما فيها وتظهر محاسنها ومساويها فلا يظهر من القلب عند التحريك الا ما
يحويه كما لا يترشح الاناء الا بما فيه فالسماع للقلب محك صادق ومعيار
ناطق فلا يصل روح السماع اليه الا وقد تحرك فيه ما هو الغالب عليه انتهى
بشر بدانکه سماع اول امر ست و ثمره مید هد حالتی را در قلب که نامیده شود بوجد و وجد ثمره میدهد
تحریک اطراف را پس اگر بحرکت غیر موزونه باشد نام او اضطراب بود و اگر بحرکت موزونه بود نام
وی تصفیق و رقص انتهی **فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحة السماع و
کشف الحق فیه** بدانکه در مسئله سماع اختلاف علما ست بعضی بتحریک آن مائل شده اند
و بعضی بطرف اباحت رفته و نزد قائلان باباحت وقتی اباحت محض ست و وقتی اباحت
مع الاستحباب حکایت کرد قاضی ابو طیب طبری از شافعی رح و مالک رح و ابی حنیفه رح
و سفیان رح و جماعتی از علما الفاظی را که استدلال کرده می شود بآن برینکه آنها تحریم
وی را اعتقاد کرده اند و گفت شافعی رح در کتاب آداب القضا که غنا لهو مکروه است و مشابه
باطل و هر که استکثار کند از ان پس وی سفیه است رد کرده شود شهادت وی و
مالک نهی فرمود از غنا و این مذهب سائر اهل مدینه است سوای ابراهیم بن سعد و لبود

سروجویبار دلربائی تذرکوہسار رعنائی شاہ گل شاخسار حب وولاآلہ واغدار عشق حضرت مولی سینہ اش گنجینۂ راز دلش ہم جای نیاز وہم محل ناز بیان متینش شارح المتون کلام مبینش کاشف البطون بدری کہ نورش ترقی پذیر کالہلال وسموش آفاق را از واستفادہ برعکس حال ارشد احفاد حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب اکرم حضرت سید شاہ علی عبدالقادر شمس القادری عرف مرشد علی القادری الحنفی البغدادی اصلاً والمبدنی فوری مولداً المتخلص بعؔ مے ادام ظل ارشادہ علی الطالبین وافاض برہ وحسنہ علی العالمین بہ بیان مسائل مذکورہ درآمدم وہرچند طاقت پابرداشتنی نداشتم ازان وادی دم نزدم وعجالۃ الوقت ادلہ وبراہین برای اثبات آن مطالب از کتب موجودہ ایراد کردم وباثبات الاستمداد والسماع بمایستلذبہ الاسماع نامم نہادم وبہ چہار باب مرتب ساختم ومن اللہ التوفیق وہو بالاعانۃ حقیق وہو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی العبید بلاتوکیل والیہ مرجع والمآب وہو اعلم بالصدق والصواب **الباب الاول فی اثبات السماع وفیہ فصول** بدانکہ درین باب دراکثر مواضع عبارت احیاء العلوم ترجمہ کردہ آوردہ شد ودر بعضے مواضع عبارت کیمیای سعادت ودر بعضے مواضع عبارت کتاب دیگر بتقدیم آن ایراد کردہ شد **فصل فے فوائد السماع** بدانکہ ایزد تعالی را اسریست در دل آدمی کہ آن دران چنان پوشیدہ است کہ آتش درآہن وسنگ وچنانکہ بزخم آہن برسنگ آن سر آن آشکار گردد وبصحرا افتد ہمچنین سماع آواز خوش موزون گوہر دل را بجنباند ودران چیزی پیدا آورد بی آنکہ آدمی را دران اختیاری باشد وسبب آن مناسبتے ست کہ گوہر آدمی را با عالم علوی ست کہ آن را عالم ارواح گویند وعالم علوی عالم حسن وجمال ست واصل حسن وجمال تناسب ست وہرچہ متناسب ست نمودگاریست از جمال آن عالم کہ ہر جمال وحسن وتناسب کہ درین عالم محسوس ست ہمہ ثمرہ جمال وحسن آن عالم ست پس آواز خوش موزون متناسب ست ہم مشابہتے دارد از عجائب آن عالم وازان سو آن سبب آگاہی در دل پیدا آرد وحرکتی وشوقی

وقت سماع در تصنیف کرد دران کتابے را ورد کرد دران کتاب بر منکرین سماع و همچنین
جماعتے از ایشان تصنیف کردند در رد بر منکرین آن و حکایت کرده شد از بعضے شیوخ
که گفت دیدم ابو العباس خضر را علیہ السلام پس گفتم ویرا چه میگوئی درین سماع که اختلاف کردند
درو اصحاب ما گفت آن صفوے زلال است که ثابت نمی ماند مگر اقدام علما و حکایت
کرده شد از ممشاد الدینورے که گفت دیدم نبی را صلے الله علیه وسلم در منام پس گفتم
یا رسول الله آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیزے را گفت انکار نمیکنم ازان چیزے را
لکن بگو ایشان را که شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کنند بعد آن بقرآن و حکایت کرده شد
از طاهر بن بلال الهمدانی الوراق و بود از اهل علم که گفت بودم من معتکف بجامع جده نزد دریا
یعنے که واقع است بر لب دریا پس دیدم روزے طائفه را که میگفتند بجانبے از مسجد قولی
را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بدل خود و گفتم در خانه از خانه هاى خدا
میگویند شعر را گفت پس دیدم نبی را صلی الله علیه وسلم در آن شب و وے صلے الله علیه
وسلم نشسته بود در آن طرف مسجد و به پهلوے آنحضرت ابو بکر صدیق رض و دران وقت
ابو بکر صدیق رضے الله عنه میگفت چیزے از قول و نبی صلے الله علیه وسلم استماع مینمود
و مى نهاد دست مبارک خود بر سینه خود مانند کسے که بوجد آید انسان پس گفتم در نفس خود سزاوار
نبود مرا که انکار کنم بر آن جماعه که بودند که استماع میکردند و این رسول الله صلی الله علیه وسلم
استماع میفرماید و ابو بکر رض میگوید پس التفات فرمود بطرف من رسول الله صلی الله علیه وسلم
و گفت هذا حق بحق یا گفت حق من حق من شک میکنم دران و گفت جنید نزول میکند
رحمت برین طائفه در سه موضع وقت خورد و نوش زیرا که ایشان نمے خورند مگر از فاقه
و وقت مذاکره زیرا چه ایشان تکلم نمے کنند مگر در مقامات صدیقان و وقت سماع
زیرا که سماع میکنند با وجد و حاضر مے آیند حق را و حکایت کرده شد از جریح که بود
وے رخصت میداد در سماع پس گفته شد ویرا آیا آورده شود این را روز قیامت

ابوحنیفه رض مکروه میداشت غنا را و سماع غنا را از گناهان می پنداشت و همچنین سائر اهل کوفه
سفیان ثوری و حماد و ابراهیم والشعبی و غیرهم جمله این را نقل کرد ابوطیب طبری لیکن در
مدارج النبوة آورده که نقل کرده اند که امام ابوحنیفه رح را همسایه بود که هر شب بر منجاست
و تغنی میکرد و امام گوش میداشت به تغنی او و نشنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی که
چه شد امشب که شنیده نمیشود آواز وے گفتند که بیرون برآمده بود وے امشب پس گرفتند و
در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص
گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس برآورد از زندان هر کرا نام عمر بود و گفت
امام با آن مرد که باز گرد بآنچه میکردی هر شب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه بغنای او و نهی
نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وے و استماع وی هر شب با آن ورع و تقوی وی
که داشت حمل نمی توان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود
بر غنای مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل انتهی و نقل کرد ابوطالب مکی اباحت سماع را
از جماعتے و گفت سماع کرد از میان صحابه عبد الله بن جعفر و ابن زبیر و مغیره بن شعبه
و معاویه و غیرهم و گفت تحقیق کرد این را بسیاری سماع را اکثر از سلف صالح که عبارت
است از صحابه و تابعین و گفت همیشه بودند حجازیان نزد یک ما در مکه مے شنیدند سماع
را در افضل ایام سنة و آن ایام معدودات است که امر فرمود خدای تعالے بندگان
خود را در ان ایام بذکر خود مثل ایام تشریق و همیشه بودند اهل مدینه مثل اهل مکه مواظبت
کنندگان بر سماع تا این زمان ما و گفت گفته شد ابو الحسن بن سالم را چگونه انکار میکنی سماع
را و بتحقیق بودند جنید و سرے سقطے و ذوالنون که استماع میکردند گفت چگونه انکار کنم
سماع را و حال اینکه جائز داشت و شنید آن را آنکه او خیر است از من پس بتحقیق
بود عبد الله بن جعفر طیار سماع میکرد و جز این نیست که انکار کرد لهو و لعب را در سماع
بود ابو الخیر العسقلانی الاسود از اولیا سماع میکرد و حزن میکرد و در حیرت می افتاد

ومعرفت ست وآن بمقابلہ جہل وبلادت است پس ہمچنین اصوات مدرکہ بسمع منقسم
ست بسوی مستلذہ مثل صوت عنادل ومزامیر ومستکرہہ مثل آواز حمیر وغیرہ پس چہ ظاہر
تر ست قیاس این حاسہ ولذت آن بر سائر حواس ولذات آنہا ولیکن نص پس
دلالت میکند بر اباحت سماع صوت حسن منت نہادن خدا یتعالی بر بندگان خود بآن
زیراکہ فرمود خدا یتعالی یَزِیْدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ پس گفتہ شد آن صوت حسن است ودر
حدیث آمدہ مَا بَعَثَ اللّٰہُ نَبِیًّا اِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ وفرمود صلی اللہ علیہ وسلم
لَلّٰہُ اَشَدُّ اَذَنًا لِلرَّجُلِ الْحَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَیْنَۃِ لِقَیْنَتِہٖ
وَالْقَیْنَۃُ الْاَمَۃُ الْمُغَنِّیَۃُ ودر حدیث در محل مدح داؤد علیہ السلام آمدہ اَنَّہٗ کَانَ
حَسَنَ الصَّوْتِ فِی النِّیَاحَۃِ عَلٰی نَفْسِہٖ وَفِیْ تِلَاوَۃِ الزَّبُوْرِ حَتّٰی کَانَ یَجْتَمِعُ الْاِنْسُ
وَالْجِنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّیْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِہٖ وَکَانَ یُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِہٖ اَرْبَعَمِائَۃِ جَنَازَۃٍ
وَمَا یَقْرُبُ مِنْہَا فِی الْاَوْقَاتِ وفرمود صلی اللہ علیہ وسلم در مدح ابوموسی الاشعری
لَقَدْ اُعْطِیَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِیْرِ اٰلِ دَاوٗدَ وقول وتیعالی اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ دلالت میکند بمفہوم آن بر مدح صوت حسن و اگر گفتہ شود جز این نیست
کہ مباح کردہ شد این را یعنی صوت حسن را بشرط اینکہ در قرآن بود گوئیم ہر آئینہ لازم می آید از ان
اینکہ حرام شود سماع صوت عندلیب زیراچہ آن از قرآن نیست وہرگاہ جائز شد سماع صوت
محض بی معنی پس چرا جائز نشود سماع صوتی کہ فہمیدہ می شود از ان حکمت ومعنی ہای صحیحہ
وَاِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَۃً پس این نظر ست در صوت بحیثیت اینکہ طیب وحسن است
ودرجہ ثانیہ است نظر در صوت طیب موزون زیراکہ وزن ورا حسن ست پس بسا صوت
حسن خارج است از وزن وبسا صوت موزون غیر مستطاب ست واصوات موزونہ
باعتبار مخرجہای خود سہ قسم ست زیراچہ آن اصوات یا خارج شود از جماد مثل صوت مزامیر
واوتار وضرب قضیب وطبل وغیرہ ویا خارج شود از حنجرۂ حیوان وآن حیوان یا انسان است

درجملہ حسنات تو یا سیآت تو گفت نہ در حسنات ونہ در سیآت زیراکہ این سبیہ است بالغو
وگفت خدا تعالی لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰہُ بِاللَّغْوِ فِیْ اَیْمَانِکُمْ این آن ست کہ نقل کردہ شد
از اقاویل وہر کہ طلب کند حق را در تقلید پس ہر گاہ استقصا کند متعارض شود نزد
وے این اقاویل پس باقی می ماند متحیر و مائل بطرف بعضے اقاویل بتشہی وتمامہ این قصو
است بلکہ سزاوار ست کہ طلب کند حق را بطریق آن و آن حاصل است از بحث کردن
از مدارک خطر واباحت چنانچہ قریب ذکر میکنم آنرا انتہے فصل فے بیان دلیل
اباحۃ السماع بدانکہ نص و قیاس جمیعا دلالت میکنند بر اباحت سماع لیکن قیاس
پس آن این ست کہ غنا مجتمع شدہ است در وے معانی ہا باید کہ بحث کردہ شود از
افراد آن سپس از مجموع آن پس بدرستیکہ در دست سماع صوت طیب موزون مفہوم
المعنے محرک القلب پس وصف عام این ست کہ وی صوت طیب ست بعد ازان طیب
منقسم است بطرف موزون وغیر موزون وموزون منقسم است بسوی مفہوم المعنے
مثل اشعار وغیر مفہوم المعنے مثل اصوات جمادات وسائر حیوانات لیکن سماع صوت
طیب باین حیثیت کہ طیب ست نباید کہ حرام شود بلکہ آن حلال ست بنص وقیاس
لیکن قیاس پس آن این ست کہ وے راجع ست بسوئے تلذذ حاسہ سمع بادراک
انچہ مخصوص ست بآن ومر انسان را عقل وحواس پنجگانہ است وہر حاسہ را ادراک است
ودر مدرکات آن حاسہ چیز لیست کہ لذیذ مے پندارد آن را پس لذت نظر در مبصرات
جمیلہ است مثل خضرہ وآب جاری وروئے حسن وبالجملہ سائر الوان جمیلہ واین در
مقابلہ آن ست کہ مکروہ مے داند آن را از الوان کدرۂ قبیحہ ولذت شم در روائح
طیبہ است وآن در مقابلہ بد بوہائے مستکرہہ است ولذت ذوق در طعوم لذیذہ است
مثل دسومۃ وحلاوت وحموضۃ وآن در مقابلہ مرارہ کریہۃ الطعم ست ولذت لمس در
لین ونعومۃ وملاسہ است وآن بمقابلہ خشونہ وضرا ست ست لذت عقل ادراک علم

بترک سنت وقتیکه شعار بود اہل بدعت را بخوف تشبہ بآنہا پس بجہت این معانیہا حرام کرده شد
نغمہای عزاسفے واوتار حلال آن مثل عود وچنگ ورباب وبربط وغیره وماسوای این اشیا
پس نیست در معنے آن مثل شاہین رعاة وحجیج وشاہین طبالان ومثل طبل وقضیب وبر آلہ
که استخراج کرده میشود از ان صوت مستطاب موزون سوای آنچه عادت کرده اند ہا مرا
اہل شرب زیراکه جملہ آن نہ تعلقے میدارد بخمر ونمیاد میدہاند آنرا ونہ تشویق میکند بسوی آن
ونہ واجب میکند تشبہ را بارباب آن پس نگردید در معنے آن پس باقی ماند براصل اباحت قیاساً
بر اصوات طیور وغیره بل میگویم سماع اوتار از شخصے که میزند آنرا بر غیر وزن متناسب مستلذ
نیز حرام است وازینجا ظاہر شد اینکه نیست علت در تحریم آن اشیاء مجرد لذت وطیب بلکه
قیاس تحلیل طیبات است کل آن مگر آنچه در تحلیل وے فساد است فرمود الله تعالی قُلْ
مَنْ حَرَّمَ زِیْنَةَ اللّٰهِ الَّتِیْٓ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ
پس این اصوات حرام نکرده شد بحیثیت اینکه اصوات موزونه است وجز این نیست که
حرام کرده شد بعارض دیگر چنانچه قریب می آید بیان عوارض محرمه و رچه نالته موزون مفہوم
وآن شعر است وہم آن خارج نمی شود مگر از حنجرهٔ انسان پس یقین کرده میشود باباحت آن زیراکه زیاده
نشد مگر بودن او مفہوم وکلام مفہوم حرام نیست وصوت طیب موزون غیر حرام است پس
ہرگاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع ہان نظر کرده شود در آنچه فہمیده میشود از ان
پس اگر باشد در ان امر محظور ممنوع حرام کرده شود نثر آن ونظم آن وحرام کرده شود تصویت
بآن برابر است که بالحان باشد یا نباشد وحق درین باب چیزیست که گفت آنرا شافعی زیراکه گفت
الشعر کلام فحسنہ حسن وقبیحہ قبیح وہرگاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت والحان جائز شد
خواندن آن بالحان زیراکه افراد مباحات ہرگاه مجتمع شود میشود آن مجموع مباح ووقتیکه منضم شود مباحے
بامباح دیگر حرام نمیشود مگر وقتیکه متضمن بود مجموع محظور زیراکه متضمن نبود آنرا احاد ونیست ہیچ ممنوع
درینجا چگونه انکار کرده شود انشاد شعر را وتحقیق انشاد کرده شد پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم

ویا غیر آن مثل صورت بلبلہا وقمری ہا وصاجان بیجع از طیور پس آن اصوات با وصف
طیبیت آن موزونہ ومتناسبۃ المطالع والمقاطع است پس ازین جہت لذیذ بنیند اشخاص
بیشنود سماع آن را واصل در اصوات حناجر حیوانات است وجز این نیست کہ وضع
کردہ شد مزامیر بر صورت حناجر واین تشبیہ است مرصنعت را با خلقت ونیست
شئے ازان کہ توصل کردند اہل صناعات بصناعت خود ہا بسوی تصویر آن مگر اینکہ
مراو را است مثالے در خلقت کہ اختیار کرد خدا یتعالے اختراع آن را پس سماع
این اصوات مستحیل است کہ حرام شود بجہت بودن آن طیبہ یا موزونہ پس نیست
روندہ بطرف تحریم سماع صوت عندلیب وسائر طیور و فرقے نیست درمیان
حنجرہ وحنجرہ ونہ درمیان جماد وحیوان پس باید کہ قیاس کردہ شود بصوت
عندلیب اصوات خارجہ را از سائر اجسام باختیار آدمے مثل صوتے کہ خارج میشود
از حلق آدمے یا از قضیب وطبل ودف وغیرہ واستثنا کردہ نشود ازان مگر ملاہی ہا واوتار
ومزامیر کہ وارد شد شرع بمنع ازانہا نہ برائے لذت آن زیراکہ اگر منع برائے لذت بودے میبود
قیاس کردہ مے شد بروی جملہ ما یتلذذ بہ الانسان را لکن حرام کردہ شد خمر ہا و مقتضے
شد حرص آدمیان بآن مبالغہ را در باز داشتن ازان تا اینکہ منتہی شد امر در ابتدا
بشکستن خمہا پس حرام کردہ شد باوے انچہ از شعار اہل شرب است وآن اوتار و
مزامیر است پس این اشیا حرام کردہ شد بتبعیت تحریم خمر برائے علتہا یکے آنکہ این
اشیا میخواند بسوے شرب خمر زیراکہ لذتیکہ حاصل است ازان تمام نمیشود مگر بخمر ومثل این
علت حرام کردہ شد قلیل خمر دوم آنکہ این اشیا در حق قریب العہد بشرب خمر یاد میدہند
مجالس انس را بشرب پس این اشیاء سبب ذکر یعنے یاد دہانیدن است وذکر سبب انبعاث
شوق است وانبعاث شوق وقتیکہ قوت یابد پس وے سبب اقدام است سوم اینکہ اجتماع بران اشیاء
ہرگاہ از عادات اہل فسق بودہ پس منع کردہ شد از تشبہ بآنہا زیراچہ من تشبہ بقوم فہو منہم وبایں علت میگویم

هیئه هیئه تم قال وان کان فی شعره لیسلم درجه رابعه نظر در آن بحیثیت اینکه
آن محرک قلب ست و برانگیخته کننده است چیز یرا که آن غالب ست بر قلب پس
میگویم خدا تعالی را سریست در مناسبت نغمات موزونه مر ارواح را حتی که آن نغمات
بر آئینه تاثیر میکند در ارواح تاثیر کردنی عجیب پس از جمله اصوات صوتی ست که خوش
میگرداند و صوتی است که غمگین میسازد و صوتی است که میخواباند و صوتی ست که میخنداند
و بطرب می آرد و صوتی ست که استخراج میکند از اعضا حرکات را بر وزن آن از دست و پا و سر
دلمن گردان نباید که آن از فهمیدن معانی شعر ست بلکه آن جاریست در اوتار حتی که گفته شد
من لم یحرکه الربیع وازهاره والعود واوتاره فهو فاسد المزاج لیس له علاج
و چگونه بود آن از فهم معنی و حال اینکه تاثیر آن مشاهد ست در صبی در مهد آن زیرا که ساکت
می نماید او را صوت طیب از گریه او و میگرداند نفس وی را از آنچه میگریاند او را بسوی اصغاء
آن و جمل با وصف بلادة طبع آن متاثر میشود از حدی چنان تاثری که خفیف می پندارد باری
احمال ثقیله را و قصیر میداند بقوت نشاط خود در سماع آن مسافات طویله را و منبعث میشود
در وی از نشاط آنچه بسکر می آرد او را و وله میگرداند پس می بینی وی را وقتیکه طول شود بر وی بادیه ها و در گیرد
وی را تعب و ملال زیر محامل و احمال هرگاه بشنود منادی حدی را دراز میکند گردن خود را و اصغاء
میکند بسوی محدی کننده در حالیکه بردارنده است گوشهای خود را و سرعت میکند بسیر خود
حتی که میجنبد بر وی احمال او و محامل او و بسا اوقات تلف میشود نفس او از شدت سیر
و گرانی بار و حال اینکه وی شعور ندارد بان بجهت نشاط خود و هرگاه نظر کرده شد در سماع
باعتبار تاثیر آن در قلب جائز نیست که حکم کرده شود بر وی مطلقا باباحت و نه بتحریم بلکه این
مختلف میشود باحوال و اشخاص و اختلاف طرق نغمات پس حکم آن حکم ما فی القلب ست
گفت ابو سلیمان سماع نیاورد در قلب آنچه نیست در وی لکن بجنباند آنرا که در وی ست پس
ترنم بکلمات مسجعه موزونه عادت کرده میشود در چند موضع بجهت اغراض مخصوصه که ارتباط می یابد

وفرمود علیہ السلام اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَۃً و انشاد کرد عائشہ رضی اللہ عنہا + شعر + ذھب الذین یعاش فی اکنافھم + وبقیت فی خلف کجلد الاجرب و روایت کردہ شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عائشہ رض کہ گفت لَمَّا قَدِمَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صلی اللہ علیہ وسلم الْمَدِیْنَۃَ وُعِکَ اَبُوْبَکْرٍ وَبِلَالٌ وَکَانَ بِھَا وَبَاءٌ فَقُلْتُ یَا اَبَتِ کَیْفَ تَجِدُکَ وَیَا بِلَالُ کَیْفَ تَجِدُکَ فکان ابوبکر رضی اللہ عنہ اذا اخذتہ الحمی یقول شعر کل امرئ مصبح فی اھلہ + والموت ادنی من شراک نعلہ وکان بلال اذا اقلعت عنہ الحمی یرفع عقرتہ ویقول قطعہ الا لیت شعری ھل ابیتن لیلۃ + بواد وحولی اذخر وجلیل + وھل اردن یوما میاہ مجنۃ + وھل یبدون شامۃ وطفیل + گفت عائشہ رض پس خبر دادم از اینہا رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود اَللّٰھُمَّ حَبِّبْ اِلَیْنَا الْمَدِیْنَۃَ کَحُبِّنَا مَکَّۃَ اَوْ اَشَدَّ وتحقیق بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نقل میفرمود خشت را با قوم در بنای مسجد درحالیکہ وی میگفت ھٰذَا الْحِمَالُ لَا حِمَالُ خَیْبَرَ + ھٰذَا اَبَرُّ رَبَّنَا وَاَطْھَرُ وایضا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم تبعیہ بگر اَللّٰھُمَّ اِنَّ الْعَیْشَ عَیْشُ الْاٰخِرَہ فَارْحَمِ الْاَنْصَارَ وَالْمُھَاجِرَہ واین در صحیحین مذکور است و بود نبی صلی اللہ علیہ وسلم می نہاد برای حسان منبری در مسجد می ایستاد حسان بران منبر و مفاخرت میکرد از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا مخاصمت میکرد ومیفرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اِنَّ اللّٰہَ یُؤَیِّدُ حَسَّانَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ مَا نَافَحَ اَوْ فَاخَرَ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ و وقتیکہ انشاد کرد نابغہ شعر خود را پیش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مر او را لَا یَفْضُضِ اللّٰہُ فَاکَ و گفت عائشہ رضی اللہ عنہا بودند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باہم میخواندند نزدیک وی اشعار و وے تبسم میفرمود و روایت کردہ شد از عمرو بن الشرید از اب وی کہ گفت اَنْشَدْتُ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مِائَۃَ قَافِیَۃٍ مِنْ قَوْلِ اُمَیَّۃَ بْنِ اَبِی الصَّلْتِ کُلُّ ذٰلِکَ یَقُوْلُ

تمرہ است یعنی حصول غلبه این ہرگاہ که بود بلفظ لطیف و صوت طیب واقع شود در نفس
آن مباح است و ہمچنین قتال مباح و مندوب است و ہم قتال مندوب و محظور است در
قتال مسلمانان اہل ذمه و ہمچنین قتال محظور نیز الہ التحریک و داعی الی المحظور محظور است و این
منقول است از شجاعان صحابه مثل علی و خالد رض و غیرہما موضع رابع اصوات نیاحه و نغمات
آن و تاثیر آن در تہییج حزن و بکا و ملازمت کآبه است حزن دو قسم است محمود و مذموم حزن
مذموم مثل حزن بر چیزی است که فوت شده فرمود خدای تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و حزن بر اموات
از این قبیل است زیرا که آن نارضامندی است بر قضاء خدای تعالی را و تاسف است بر چیزی که او را
تدارک نیست پس این حزن ہرگاہ مذموم است تحریک آن بنیاحه ہم مذموم است و ازینجا
وارد شده نہی صریح در نیاحه اما حزن محمود حزن انسان است بر تقصیر وی در امر دین خود و
گریه او بر خطایای خود و بکاء بر آن است که وی حزن و تحازن بر آن محمود است و بر آن محمول است
گریه آدم علیه و تحریک این حزن و تقویت آن محمود است زیرا که آن برانگیخته میکند بر تشمیر برای
تدارک و از این جهت بود نیاحه داود علیه محمود زیرا که بود آن نیاحه مع دوام حزن و طول بکا
بسبب خطایای وی پس بدرستیکه بود وی علیه السلام حزن میکرد و بحزن می آورد و میگریست
و میگریانید تا بدرستیکه بر داشته میشد جنازه ہا از مجلس نیاحه او و بود که میکرد این را بالفاظ خود
و الحان خود و این محمود است زیرا که مفضی الی المحمود محمود است و بنا برین حرام نشود بر واعظ
طیب الصوت اینکه بخواند بر منبر بالحان خود اشعاری که محزنه و مرققه قلب است و حرام نشود
اینکه بگرید و بگریاند تا که توصل کند بآن بسوی تبکیه غیر خود و اثارت حزن آن موضع خامس
سماع در اوقات سرور برای تاکید سرور و تہییج آن و آن مباح است اگر آن
سرور مباح بود مثل غنا در ایام عید و در عرس و وقت قدوم غائب و وقت ولیمه و عقیقه
و وقت ولادت مولود و وقت ختان آن و وقت حفظ وی قرآن

بآن اثرها در قلب و آن هفت موضع است اول غنا حاجیان که ایشان اول در شهرها میگردند
با طبل و شاهین و غنا و آن مباح است زیرا چه آن اشعار در وصف کعبه و مقام و حطیم و زمزم و سایر مشاعر و وصف بادیه و غیره و اثر آن تهییج شوق است بسوی
حج بیت الله تعالی و اشتعال نیران آن اگر بود در آنجا شوقی حاصل یا استثاره شوق و اجتلاب
آن اگر نبود شوقی حاصل و هرگاه بوده است حج قربة و شوق بطرف آن محمود است تشویق بسوی
آن بکل با لشوق محمود است و چنانچه جائز است مر واعظ را اینکه نظم کند کلام را در وعظ و زینت دهد آنرا
بسجع و شوق دهاند مردمان را بسوی حج بوصف بیت و مشاعر و وصف ثواب بر آن جائز است
این مر غیر او را بر نظم شعر زیرا که وزن وقتیکه مضاف شود بسوی سجع میشود کلام اوقع در قلب
پس وقتیکه اضافت کرده شود بطرف آن صوت طیب و نغمات موزونه زیاده میشود وقع او
پس هرگاه اضافت کرده شود بسوی آن طبل و شاهین و حرکات ایقاع زیاده شود تاثیر و جمله
این جائز است مادامیکه داخل نشود در و مزامیر و اوتار که از شعار اشرار است هان اگر قصد
کند بآن تشویق کسی که جائز نبود مر او را خروج بطرف حج مثل کسیکه ساقط کرده فرض را از نفس خود
و اذن نداده پدر و مادر او در خروج پس آن شخص حرام است بر و خروج پس حرام شود تشویق او
بحج بواسطه سماع و بهر کلامی که شوق دهاند بطرف خروج زیرا که تشویق بطرف حرام حرام است و همچنین اگر
طریق غیر آمنه و هلاک غالب بود جائز نبود تحریک قلوب و معالجت آن بتشویق موضع ثانی آنچه عادت
کرده اند غازیان جهت تحریض مردمان بسوی غزوه و این نیز مباح است چنانچه بر اهل حج
لیکن باید که مخالفت کند اشعار و طرق الحان ایشان اشعار حاج و طرق الحان آنها را زیرا که
غرض و مقصود این دو فریق باهم مخالف است و این مباح است در وقتیکه در آن وقت غزوه
مباح است و مندوب است در وقتیکه در آن وقت غزوه مستحب است لیکن در حق شخصی
که جائز است مر او را خروج بطرف غزوه موضع ثالث رجزیات که استعمال کنند آنرا شجعان
در وقت لقا و غرض از آن تشجیع نفس و انصار است و تحریک نشاط در آنها بر قتال و در آن

واللہ لقد رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقوم علی باب حجرتی والحبشۃ یلعبون
بحرابهم فی مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وهو یسترنی بردائه لکی انظر الی
لعبهم ثم یقوم من اجلی حتی اکون انا الذی انصرف ودر روایت کرده شد از عائشه رض که گفت
کنت العب بالبنات عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت وکان یاتینی صواحب
لی فکن ینقمعن من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یسربهن الی فیلعبن معی ودر روایتی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لها
یوما ما هذا قالت بناتی قال فما هذا الذی اری فی وسطهن قالت فرس قال
ما هذا الذی علیه قالت جناحان قال فرس له جناحان قالت او ما سمعت انه کان
لسلیمان بن داود علیه السلام خیل لها اجنحة قالت فضحک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
حتی بدت نواجذه واین حدیث محمول ست نزد ما بر عادت صبیان در اتخاذ صورت از خرف
ورقاع بغیر تکمیل صورت آن بدلیل آنچه روایت کرده شد در بعضی روایات که ان الفرس کان له جناحان
من رقع وگفت عائشه رضی اللہ عنها دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعندی
جاریتان تغنیان بغناء بعاث فاضطجع علی الفراش وحول وجهه فدخل ابوبکر رضی الله
عنه فانتهرنی وقال مزمار الشیطان عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاقبل علیه رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وقال دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا وکان یوم عید یلعب فیه السودان بالدرق
والحراب فاما سألت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واما قال تشتهین تنظرین
فقلت نعم فاقامنی وراءه وخدی علی خده ویقول دونکم یا بنی ارفدة حتی اذا
مللت قال حسبک قلت نعم قال فاذهبی ودر صحیح مسلم وضعت راسی علی منکبه فجعلت
انظر الی لعبهم حتی کنت انا الذی انصرفت پس این احادیث کل آن در صحیحین است
وآن نص صریح است در ینکه غنا ولعب حرام نیست ودر دلالت ست بر انواع از رخصتها اول
لعب وپوشیده نیست عادت حبشه در رقص ولعب دوم فعل آن در مسجد سوم قول وی

قرآن عزیز را وجملۂ این مباح است جہت اظہار سرور بآن و وجہ جواز آن این است
کہ بعضی از الحانات برانگیختہ میکند فرح وسرور وطرب را پس ہر انچہ جائز است سرور بآن
جائز است اثارۂ سرور بآن و دلالت میکند برین از نقل انشاد زنان بر سطوح بادف
والحان وقت قدوم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نظم طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ
ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ ٭ وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلّٰهِ دَاعٍ پس این اظہار سرور است
برای قدوم آن صلی اللہ علیہ وسلم واین سرور محمود است پس اظہار آن بشعر ونغمات
ورقص وحرکات نیز محمود است پس بتحقیق نقل کردہ شد از جماعتی از صحابہ رض کہ آنہا
حجل کروند در سروری کہ رسید ایشان را چنانچہ قریب می آید در احکام رقص واین جائز
است در قدوم ہر قادم کہ جائز است فرح بآن ودر ہر سبب مباح از اسباب سرور
ودلالت میکند برین انچہ روایت کردہ شد در صحیحین از عائشہ رض کہ گفت لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ وَاَنَا اَنْظُرُ اِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُوْنَ فِي الْمَسْجِدِ
حَتّٰى اَكُوْنَ اَنَا الَّذِيْ اَسْاَمُهٗ فَاقْدُرُوْا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيْثَةِ السِّنِّ الْحَرِيْصَةِ
عَلَى اللَّهْوِ اِشَارَةً اِلٰى طُوْلِ مُدَّةِ وُقُوْفِهَا وروایت کرد بخاری ومسلم نیز در صحیحین خود ہا
حدیث عقیل را از زہری از عروہ از عائشہ رض اِنَّ اَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَيْهَا
وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِيْ اَيَّامِ مِنًى تُدَفِّفَانِ وَتَضْرِبَانِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهٖ فَانْتَهَرَهُمَا اَبُوْبَكْرٍ رض فَكَشَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ
وَجْهِهٖ وَقَالَ دَعْهُمَا يَا اَبَا بَكْرٍ فَاِنَّهَا اَيَّامُ عِيْدٍ وگفت عائشہ رض رَاَيْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِيْ بِرِدَائِهٖ وَاَنَا اَنْظُرُ اِلَى الْحَبَشَةِ وَهُمْ يَلْعَبُوْنَ
فِي الْمَسْجِدِ فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمْنًا
يَا بَنِيْ اَرْفِدَةَ يَعْنِيْ مِنَ الْاَمْنِ ودر حدیث عمرو بن حارث از ابن شہاب مثل آن
ودران حدیث لفظ تغنیان وتضربان واقع است ودر حدیث ابو طاہر از ابن وہب

رُقْیَتِیْ وَتِرْیَاقِیْ. فَتَوَاجَدَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَاجَدَ الْاَصْحَابُ مَعَهٗ حَتّٰی سَقَطَ
رِدَاءُهٗ عَنْ مَنْکِبَیْهِ فَلَمَّا فَرَغُوْا اَوٰی کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَکَانَهٗ قَالَ مُعَاوِیَةُ بْنُ اَبِیْ سُفْیَانَ
مَا اَحْسَنَ لَعِبَکُمْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَقَالَ یَا مُعَاوِیَةُ لَیْسَ بِکَرِیْمٍ مَنْ لَمْ یَهْتَزَّ عِنْدَ سَمَاعِ
ذِکْرِ الْحَبِیْبِ ثُمَّ قَسَمَ رِدَاءَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلٰی مَنْ حَاضَرَهُمْ بِاَرْبَعِ مِائَةِ
قِطْعَةٍ وَهٰذَا الْحَدِیْثُ اَوْرَدْنَاهُ مُسْنَدًا کَمَا سَمِعْنَاهُ وَوَجَدْنَاهُ الخ موضع سادس سماع عاشقان
برای تحریک شوق و تهییج عشق و تسلیه نفس پس اگر در مشاهده معشوق بود غرض ازان تاکید لذت ست واگر
بحالت مفارقت بود غرض ازان تهییج شوق ست و شوق اگرچه الم ست پس روی نوع لذت ست وقتیکه مضاف
شود بطرف آن رجای وصال زیراکه رجا لذیذ ست و یاس مولم ست و قوت لذت رجا بحسب قوت شوق و حب شیء مرجو ست
پس درین سماع تهییج عشق و تحریک شوق و تحصیل لذت رجای مقدر در وصال با اطناب وصف حسن محبوب واین حلال ست
اگر بود مشتاق الیه ازان جمله که مباح وصال او ست مثل آنکه عشق دارد زوجه یا امه خود را پس گوش دارد بسوی غنای آن تا که دو چند
شود لذت وی در لقای آن پس محظوظ شود بصر از مشاهده واذن از سماع و بفهم قلب لطائف معانی وصال و فراق
پس مترادف شود اسباب لذت پس این انواع تمتع است از جمله مباحات دنیا و متاع آن وَمَا الْحَیٰوةُ
الدُّنْیَا کُلُّهَا اِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ واین ازانجمله است و همچنین اگر غصب کرده شد ازو جاریه یا بسبب
من الاسباب میان وی و جاریه وی حائلی پیش آمد پس میسر شد او را که تحریک کند بسماع شوق خود را
و برانگیخته کند بآن لذت رجای وصال را پس اگر بفروشد آنرا یا طلاق دهد حرام شود بروی این امر بعد ازان
چه جائز نیست تحریک شوق جائیکه جائز نیست تحقیق آن بوصال و لقا اما شخصیکه تمثل کند در نفس
خود صورت صبی او یا زنیکه حلال نیست نظر او بسوی وی و بود که نازل کند آنرا که میشنود بر کسی که تمثل
کرده در نفس خود پس این حرام ست زیراکه این محرک فکر ست در افعال محظوره و مهیج داعیه است بطرف انچه
مباح نیست و وصول بسوی آن و اکثر عشاق و سفها از جوانان وقت هیجان شهوت خالی نباشند
از اضمار چیزی ازان و آن ممنوع ست در حق ایشان بجهت آنکه در وست از دوای دفین نه برای امری
که راجع است بسوی نفس سماع و برای این معنی سوال کرده شد حکیمی را از عشق پس گفت دخان یصعد الی

صلی الله علیه وسلم دونکم یا بنی ارفدة واین امرست باعث التماس ایشان پس بگوئیم ثابت شود حرمت آن چهارم منع فرمودن
وی صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما از انکار و تغییر و تعلیل آن باینکه این یوم عید است یعنی وقت سرورست و این از اسباب سرورست
پنجم ایستادن وی صلی الله علیه وسلم زمان دراز در مشاهده آن و سماع آن برای موافقت عائشه رضی الله عنها و دران دلیل است بر آنکه حسن خلق در
طیبت قلوب زنان و صبیان بمشاهده لعب احسن است از خشونت زهد و خشونت عیش در باز ماندن و بازداشتن از آن ششم قول وی صلی الله علیه وسلم
ابتداءً عائشه را اتشتهین ان تنظری و نبود آن از اضطرار بطرف مساعدت اهل از روی خوف از غضب یا وحشت زیرا که
التماس وقتیکه سابق بود بسا اوقات رد سبب وحشت میگردد و آن محذورست پس مقدم کرده شود محذوری بر محذور دیگر لیکن ابتدای
سوال پس حاجت نیست دران هفتم رخصت در غنا و ضرب دف از جاریتین با آنکه تشبیه کرده شد آنرا بمزمار شیطان و دران بیان
اینست که مزمار محرم غیر ولیست هشتم آنکه صوت جاریتین قرع سمع وی صلی الله علیه وسلم میکرد درحالیکه بر پهلو افتاده بود و اگر
کدام جا ضرب کرده شدی باوتار هرآئینه جائز نبودی نشستن جلوس را بجائیکه صوت اوتار قرع سمع وی کند پس این دلالت میکند بر آنکه
صوت زنان غیر محرم نیست مثل تحریم صوت مزامیر بلکه حرام کرده میشود مگر وقت خوف فتنه پس بقیاس این نصوص دلالت میکند بر اباحت غنا و رقص
و ضرب دف و لعب بدرق و حراب و نظر بسوی رقص حبشه و زنوج در اوقات سرور کل آن از روی قیاس بر یوم عید زیرا که آن وقت سرورست و در
معنی آن یوم عرس و ولیمه و عقیقه و ختان و یوم قدوم از سفر و سائر اسباب فرح و آن جمله آنچه جائز بود بسبب آن فرح از روی
شرع و جائزست فرح بزیارت اخوان و لقای ایشان و اجتماع ایشان در موضع واحد بر طعام یا کلام پس آن نیز مظنه سماع است
و در تفسیر احمدی از عوارف آورده قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُوْ زُرْعَةَ طَاهِرٌ عَنْ وَالِدِهٖ اَبِیْ فَضْلِ الْحَافِظِ الْمَقْدِسِیِّ قَالَ اَخْبَرَنَا
اَبُوْ مَنْصُوْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِکِ الْمُظَفَّرِیُّ السَّرَخْسِیُّ قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُوْ عَلِیٍّ فَضْلُ بْنُ مَنْصُوْرِ بْنِ نَصْرٍ الْکَاغِذِیُّ
السَّمَرْقَنْدِیُّ اِجَازَةً قَالَ حَدَّثَنَا الْهَیْثَمُ بْنُ کُلَیْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ بَکْرٍ عَمَّارُ بْنُ اِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ
عَامِرٍ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیْزِ بْنِ صُهَیْبٍ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ کُنَّا عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ اِذْ نَزَلَ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ فُقَرَاءَ اُمَّتِکَ یَدْخُلُوْنَ
الْجَنَّةَ قَبْلَ الْاَغْنِیَاءِ بِنِصْفِ یَوْمٍ وَهُوَ خَمْسُ مِائَةِ عَامٍ فَفَرِحَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اَفِیْکُمْ
مَنْ یُنْشِدُنَا فَقَالَ بَدَوِیٌّ نَعَمْ اَنَا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ هَاتِ فَاَنْشَدَ الْبَدَوِیُّ شِعْر قَدْ لَسَعَتْ
حَیَّةُ الْهَوٰی کَبِدِیْ + فَلَا طَبِیْبَ لَهَا وَلَا رَاقِیْ + اِلَّا الْحَبِیْبُ الَّذِیْ شُغِفْتُ بِهٖ + فَعِنْدَهٗ

طوارق الهيبة فخر وذاب ومنهم من يرقت له بوارق اللطف فتحرك وطاب ومنهم من طلع عليه الحب من مطلع القرب فسكر وغاب هذا ما عنّ لي في الجواب والله تعالى اعلم بالصواب ومن يك وجلا وجل اصبحا + فلم يحيج الى قول المغني + له من ذاته طرب قديم + وسكر دائم غير دني انتهى وشیخ عبدالحق محقق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در شرح مشکوۃ در باب صلوۃ العیدین آوردہ وانصاف آنست کہ نص قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچہ بر حرمت زنا و شرب خمر آمدہ ثابت نشدہ است وبتحقیق تصریح کردہ اند بعضی از متاخرین محدثین کہ حدیثی در حرمت غنا صحیح نشدہ است وبعضی علما گفتہ اند کہ یافتہ نشدہ است دلیل قطعی نہ بر حرمت آن ونہ بر اباحت آن واصل در اشیا اباحت است دبا وجود آن شک نیست کہ دوام اعتیاد بدان واستدامت آن خلاف طریقۂ اتباع است وفقہا را درین باب تشدید وتعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم مادہ وسد ذرائع است وصحیح آنست کہ قول امام اعظم کراہت آنست واللہ اعلم وماذکرنا من التفاصیل قریب منہ ما فی مدارج النبوۃ انتہی وبحر العلوم مولانا عبدالعلی قدس سرہ در شرح مولانا روم تحت قولہ بشنو از چون نی حکایت میکند الی البیتین فرمودہ کہ عارف سامی شیخ عبدالرحمن جامی قدس سرہ در شرح این میفرمایند کہ مراد از نی انسان کامل ومکمل کہ فانی فی اللہ وباقی باللہ است ولفظ نی را با انسان کامل مناسبت تامہ است زیرا کہ لفظ نی در نفی ہم مستعمل میگردد واین کامل نفی وجود عارض خود کردہ راجع بعدم اصلی خود گشتہ وذات نی را ہم بانسان کامل مناسبت تامہ است زیرا کہ چنانکہ نی تہی گشتہ است والحان ونغمات کہ از وی بظہور می آید ہمہ منسوب بہ نہندہ نی است ہمچنین انسان کامل از وجود خود واوصاف خود تہی گشتہ ومتصف باخلاق اللہ گشتہ ہمہ اوصاف او واخلاق او وافعال او منسوب بسوی حق گشتہ غرض ازین تقریر بیان علاقۂ استعارہ است ومشابہت درمیان انسان کامل ومعنی حقیقی نی ظاہر است بوجہ دیگر زیرا کہ مولوی قدس سرہ از ارباب سماع بودند وسماع آواز نی میفرمودند وحضرت ایشان را در وقت سماع نی حالات عظیمہ وارد میشدند ومعارف مکشوف

دماغ الانسان نزیله الجماع ویهیجه السماع موضع سابع سماع شخصی که محبوب است خدا را و عشق ورزید آنرا و مشتاق شد بطرف تعالی آن پس نظر نکند بطرف شی مگر اینکه ببیند وی سبحانہ و تعالی را و در آن و قرع نکند سمع وی را قرع کننده مگر اینکه سمع کند وی را از وی یا در وی پس سماع در حق وی تهیج شوق وی موکد عشق و حب ست و آتش برآورنده است از آتش زنه قلب او و استخراج کننده است از آن احوالی را از مکاشفات و ملاطفات که احاطه نکند وصف آنرا اشناسد آنرا هر که چشید مزهٔ آن و انکار کند آنرا هر که بهره مند نشد حس وی از ذوق آن و نام کرده میشود آن احوال را بزبان صوفیه وجد ماخوذ از وجود و مصادفت ای دریافت از نفس خود احوالی را که نمی دریافت آنرا قبل سماع و گفت صاحب رد المحتار عرف شامی تحت قول در مختار و من یستحل الرقص قالوا یکفر ولا سیما بالدف یلهو و یزمو المراد به التمایل والخفض والرفع بحرکات موزونة کما یفعله بعض من ینتسب الی التصوف وقد نقل فی البزازیة عن القرطبی اجماع الائمة علی حرمة هذا الغناء وضرب القضیب والرقص قال و رأیت فتوی شیخ الاسلام جلال الملة والدین الکرمانی ان مستحل هذا الرقص کافر و تمامه فی شرح الوهبانیة ونقل فی نور العین عن التمهید انه فاسق لا کافر ثم قال التحقیق القاطع النزاع فی امر الرقص والسماع یستدعی تفصیلا ذکره فی عوارف المعارف واحیاء العلوم وخلاصة ما اجاب به العلامة النحریر ابن کمال باشا بقوله ما فی التواجد ان حققت من حرج شعر ولا التمایل ان اخلصت من باس ✦ فقمت تسعی علی رجل وحق لمن ✦ دعاه مولاه ان یسعی علی الراس الرخصة فیما ذکر من الاوضاع عند الذکر والسماع للعارفین الصارفین اوقاتهم الی احسن الاعمال السالکین المالکین لضبط انفسهم عن قبائح الاحوال فهم لا یستمعون الا من الا له ولا یشتاقون الا له ان ذکروه ناحوا وان شکروه باحوا وان وجدوه صاحوا وان شهدوه استراحوا وان سرحوا فی حضرة قربه ساحوا اذا غلب علیهم الوجد بغلباته وشربوا من موارد ارادته فمنهم من طرقته

وی که غیب اول ست جدا ساخته و از مرتبه غیب اول چونکه جدا کردند و ممتاز
ساخته اند از نفیر انسان مرد و زن که عبارت از اسمای فعلیه و اعیان ممکنات اند در ناله و فریاد اند که چرا
ممتاز شده از غیب اول دور افتادند و نیز عارف سامی فرموده اند که بتوان کرد نی بر معنی خود باشد لیکن کنایه
از انسان کامل با این شکایت مذکوره تمام کلام است زیرا که ارباب فهم از همه موجودات بلسان احوال و حکما
الیسان معانی لطیفه میگیرند و لطالبان صید دل بیمار اند و این لطیفه می نماید و تحقیق آنست
که مولوی از ارباب سماع بودند از نی شکایت جدائیها شنودند و نی شکایت جدائی از نیستان بقطع
شاخ او از بیخ و جدائی قطع وی از طرف دیگر که ازین قطع کمال امتیاز حاصل شد از نیستان و جدائی بسبب
وقوع این سوراخها در نی که از وقوع این سوراخها ممتاز کلی از نیستان شد تا اینکه حقیقت دیگری
گشت کرد پس شکایت نی ازین جدائیها ذکر کرده شد انتهی و هم در تجلیات رحمانی که یکی از تصانیف
افضل الفضلا و اکمل الکملا برگزیده کبریا نور دیده انبیا جناب حضرت مولانا صبغة الله رحمة الله علیه بوده
مندرج و مذکور بوده است عند الرجوع بآن با حسن عنوان واضح و عیان خواهد شد و در صمصام
القادری باین نهج دُرّ تقریر را در سلک تحریر کشیده که سماع از قدیم مسئله مختلف فیها بوده است بعضی حرام
بعضی حلال مینویسند اما بقول محققین لاهله حلال و لغیره حرام اهل آن کسی است که سماع
در دل او ذوق و شوق حضرت حق جل و علا پیدا گرداند و نا اهل کسی است که خیالات شیطانی و تصورات
فسق و فجور از شنیدن سماع بر لوح دل او منقش گردد و حکم آنحضرت صلی الله علیه و علی آله وسلم بر شنیدن
و شنوانیدن سماع از احادیث ثابت است و بیان وجد و رقص در نهایه شرح هدایه مرقوم ست اعلم
اَنَّ التَّهِيَ لِلَّهْوِ مَعْصِيَةٌ وَهٰكَذَا فِي شَرْحِ الْبَزْدَوِي الْمُسَمّٰى بِالنَّوَوِي وَاعْلَمْ اَنَّ السَّمَاعَ الَّذِي
اِخْتَلَفَ عُلَمَاؤُنَا فِي حَقِّهِ هُوَ مَا كَانَ عَلٰى سَبِيلِ اللَّهْوِ وَاللَّعْبِ بِجَمْعِ الْفُسَّاقِ وَشَارِبِي الْخَمْرِ
وَتَارِكِي الصَّلٰوةِ وَاَمَّا مَنْ سَمِعَ السَّمَاعَ وَهُوَ صَالِحٌ دَائِمُ الصَّلٰوةِ لَا تَارِكُ الْوِرْدِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ
فَهُوَ حَلَالٌ بِلَا خِلَافٍ بَيْنَ عُلَمَائِنَا وَكَذَا الرَّقْصُ وَالتَّوَاجُدُ وَدَفٌّ وَفِي ذٰلِكَ كُلِّهِ الْحَدِيْثُ وَفِي
عُمْدَةِ الْفُقَهَاءِ الرَّقْصُ مُبَاحٌ وَفِي الْوَجِيْزِ سَمَاعُ الْغِنَاءِ وَالرَّقْصِ وَسَمَاعُ الدَّفِّ وَاِنْ كَانَ فِيْهِ

بیشنید و در نفحات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز رباب آواز صریر در بهشت است
ما می شنویم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از استماع کلام انسان کامل فهم را حالات عظیمه پیدا میشوند
و معارف جسیمه حاصل می آیند و مشهود میشوند پس استعاره کردند لفظ نی را برای انسان کامل و این مناسب
مشرب مولوی و دیگر ارباب سماع است قدس اسرارهم و نیز عارف جامی تجویز فرمودند که نی بمعنی قلم گرفته مستعار
برای انسان کامل ساخته شود اگرچه مناسب بعض ابیات نیست و مراد از جدائی که در مصراع ثانی واقع شده دوری
از مرتبهٔ غیب غلبه احکام ما به الامتیاز ست و مراد از نیستان غیب اول و تعین اول ست که عبارت از ذات مستجمع
جمیع اوصاف و متسمی بجمیع اسماء کلیه و جزئیه و تعینات علی وجه الاجمال بوجهیکه صالح است مر ظهور همه اسما
و تنزلات را مر درین مرتبه بوجهی کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتباری و این مرتبهٔ احدیت است و درین مرتبه
اصلا کثرت را وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبه عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
بالقوه درو ست باین معنی که بعد تنزل وی در تعین ثانی کثرت پیدا شود و اما هویت ذات صرفه مطلقه که در وی
تعین اصلا نیست پس وجود بحت است که همه اسماء و رسوم مستهلک اند درو نه مشار گردد و نه مسمی گردد بلکه
غنی است و قدیم است نه بآن معنی که غنا و قدم از اوصاف او باشد که این هم از جمله اسماست بلکه بمعنی سلب
حاجت ست و سلب بدایت ست و بذات خود کامل ست معری از اضافات و منزه از مشهودیت است
و خود نزد خود حاضر است بذاته نه بحضور زائد بلکه بمعنی اینکه نفس ذات ست و لبس ؎ ای برتر از خیال و
قیاس و گمان و وهم + وز هرچه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم + پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاکی
نمی تواند شد که رسیدن باین مرتبه محالست ؎ عنقا شکار کس نشود دام بازچین + کاینجا همیشه باد بدست
است دام را + لهذا عارف جامی از نیستان این مرتبه مراد نداشتند بلکه مرتبهٔ غیب اول مراد داشتند
فلا تغفل و نیز نیستان عبارت است ازان موضع که ثابت میشود دران نی و صلوح ظهور نی ست
و این را مناسب نیست مگر مر احدیت که تعین ست که صلوح ثبوت تعینات و شیونات درو ست
و اما ذات بحت پس مستهلک ست درو هر چیز پس حاصل معنی بر طبق تقریر این عارف آنست که از انسان
کامل بشنو که چون حکایت میکند و از غلبه ما به الامتیاز شکایت میکند که این غلبه ما به الامتیاز از وطن اصلی

جلاجل را فزاید حرام نشود و طبل حاجیان و غازیان زدن خود رسم ست اما طبل مخنثان حرام بود که شعار
ایشان ست و آن طبلی دراز بود میان باریک و هردو سر پهن اما شاهین اگر بسر فرو بود و اگر نباشد حرام نیست
که شبانان را عادت بوده است که زده اند و شافعی میگوید دلیل بر آنکه شاهین حلال ست آن ست که آواز
آن در گوش رسول صلی الله علیه وسلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر را رضی الله عنهما گفت گوش دار
چون دست بدارد مرا خبر ده پس رخصت دادن ابن عمر را تا گوش دارد دلیل آن باشد که مباح است
اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه وسلم دلیل آنست که او را دران وقت حالی بوده باشد
شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مشغول کند که سماع اثری دارد و در جنبانیدن شوق
حق سبحانه وتعالی تا بحد دیگر رساند کسی را که در عین آن کار نباشد و این بزرگ بود با اضافت با حال ضعفا
که ایشان را خود این حال نبود اما کسی که در عین کار بود و باشد که سماع او را شاغل بود و در حق او نقصان بود و پس
ناکردن سماع دلیل حرامی نبود که بسیار مباح باشد که از آن دست بدارند اما دستوری ندادن دلیل مباحی بود
قطعا که آن را هیچ وجه دیگر نبود عارض سوم آنکه در سرود فحش باشد یا هجا یا طعن اهل دین چون شعر
روافض که در صحابه گویند یا صفت زنی معروف باشد که صفت زنان پیش مردان گفتن نشاید و این همه
شعر با گفتن و شنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و حدیث
وصال و فراق و آنچه عادت عشاق ست گفتن و شنیدن آن حرام نیست و بدان حرام گردد که کسی در
اندیشه خود بر زنیکه او را دوست دارد یا بر کودکی فرود آورد آنگاه اندیشه وی حرام بود اما اگر بر زن و کنیزک
خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانیکه ایشان بدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع
بران کنند این ابیات ایشان را زیان ندارد که ایشان از هریکی معنی فهم کنند که در خور احوال ایشان باشد
و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم کنند و از نور روی نور ایمان و باشد که از زلف سلسلهٔ اشکال حضرت
الهیت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بیت گفتم بشمارم سر یک حلقهٔ زلفش + تا بو که بتفصیل سر جمله
برآرم + خندید بمن بر سر زلفین که مشکین + یک پیچ بپیچید و غلط کرد شمارم + که ازین زلف
سلسلهٔ اشکال فهم کنند کسیکه خواهد که بتصرف عقل بآن رسد تا سر یک موی از عجائب حضرت الهی

جلا جل لیس تجرا م ودرین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خود ہا حضرت قاضی ثناء اللہ پانی پتی وحضرت شیخ عبدالحق محقق دہلوی ومولانا جمال محدث وامام غزالی علیہم الرحمۃ نوشتہ اند بنظر اختصار درین کتاب مندرج نشد انتہی **فصل فی بیان المواضع التی تحرم فیہا السماع بعوارض** بدانکہ سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در سمع وعارضی در آلۂ اسماع وعارضی در نظم صوت وعارضی در نفس مستمع یا در مواظبت آن وعارضی در بودن شخص از عوام خلق عارض اول آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شہوت باشد این حرام بود اگرچہ کسی را دل بکار حق تعالی مستغرق بود چون شہوت در اصل آفرینش ہست وصورتی نیکو در چشم آید شیطان بمعاونت آن برخیزد وسماع بحکم شہوت بود وسماع از کودکی که در محل فتنہ نباشد مباح ست وآواز زنی که زشت بود مباح نیست چون او را ببیند که نظر در زنان بہر صفت که باشد حرام ست اما اگر آواز از پس پردہ شنود اگر بیم فتنہ بود حرام باشد واگر نه مباح بود بدلیل آنکه دو کنیزک در خانۂ عائشہ رضی اللہ عنہا سرود میگفتند وبی شک رسول صلی اللہ علیہ وسلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود ہمچون روی کودکان فی لیکن نگریستن در کودکان بشہوت جائیکه بیم فتنہ بود حرام باشد وآواز زنان ہمچنین ست واین باحوال بگردد چه کس باشد که برخود ایمن بود وکس باشد که ترسد واین ہمچنان بود که حلال خود را بوسه دادن در ماہ رمضان حلال باشد کسی را که از شہوت خود ایمن بود وحرام بود کسی را که ترسد که شہوت او را در مباشرت افگند یا از انزال ترسد بمجرد بوسه دادن عارض دوم آنکه باشد ورباب وچنگ وبربط وچیزی از رود ہا یا نای عراقی بود که از رود ہا نہی آمدہ است نه بسبب آنکه خوش باشد که اگر کسی نیز ناخوش وناموزون بزند ہم حرام ست بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان ست وہر چه ایشان مخصوص ست حرام کردہ اند بتبعیت شراب بآن سبب که شراب را بیاد دہد واز روی آن بجنباند اما طبل وشاہین ودف اگرچه دران جلاجل بود حرام نیست که درین چیزے نیامدہ است واین چون رود ہا نیست که این نه اشعار شراب خوارگان ست پس بران قیاس نتوان کرد بلکه دف خود در پیش رسول صلی اللہ علیہ وسلم زدہ اند وفرمودہ است آن زدن در عروسی وبانگه

وشهوت بر وی غالب بود و دوستی حق تعالی خود نشناسد که چه باشد غالب آن بود که چون حدیث
زلف و خال و صورت نیکو شنود شیطان پای بگردن او در آورد و شهوت او را بجنباند و عشق
نیکورویان در دل او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کند و در طلب
آن ایستد تا وی نیز بطریق عشق برخیزد و بسیارند از مردان و زنان که جامهٔ صوفیان دارند و باین کار
مشغول شده اند و آنگاه هم بعبارات طامات این را عذرها نهند و گویند فلان را سودائی و شوری پدید
آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق دام حق است و او را بدام کشیده اند گویند
دل او را نگاهداشتن و جهد کردن تا او معشوق خود را ببیند چیزی بزرگ است و قوادکی را ظریفی و نیکو
خوئی نام کنند و فسق و لواطت را شور و سودا نام کنند و باشد که عذر خود گویند که فلان پیر را بفلان
کودک نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این نه لواطت است که این شاهد بازی است
و بشاهد نگریستن غذای روح بود و ازین جنس ترهات گویند تا فضیحت خود بچنین بیهوده بپوشند و هرگز اعتقاد
ندارد که این حرام و فسق ست اباحتی ست و خون او مباح ست و آنچه از پیران گویند و حکایت
کنند که ایشان بکودکی نگریستند یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگریسته باشند بشهوة
نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سیبی سرخ نگرد یا در شگوفهٔ نیکو یا باشد که آن پیر را نیز خطا افتاده باشد
که نه همه پیران معصوم باشند با آنکه پیری را خطائی افتد یا بروی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود
و حکایت و قصهٔ داود علیه السلام برای آن گفته اند تا گمان نبری که هیچکس از چنین صغائر ایمن شود اگرچه
بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبهٔ وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا بحجت نگیری و خود را معذور داری
و یک سبب دیگر هست لیکن آن نادر ست که کسی بود که او را در آن حالت که صوفیان را باشد چیزها
نمایند و باشد که جواهر ملائکه و ارواح انبیا ایشان را کشف افتد بمثالی و آنگاه آن کشف باشد که بصورت
آدمی بود در غایت جمال که مثال لابد در خور حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان
معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در عرب هیچکس نیکوتر از دحیهٔ کلبی نبود
و رسول جبرئیل را علیهما السلام در صورت او دیدی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افتد در صورت

بشناسد یک هیچ که در دی افتد همه شمارها غلط شود و همه عقلها مدهوش شود و چون حدیث شراب
و مستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند **بیت** گرمی دو هزار رطل بپیمائی + تا می نخوری
نباشدت شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم راست نیاید بلکه بذوق راست آید چه اگر
بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگوئی و در آن کتب بسیار تصنیف کنی و کاغذ
بسیار در آن سیاه کنی هیچ سود نکند تا بدان صفت نگردی و آنچه از بیتهای خرابات گویند فهمی دیگر
کنند مثلا چون گویند **بیت** هر کو بخرابات نشد بیدین ست + زیرا که خرابات اصول دین ست +
ایشان از این خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آنست که این صفت که آباد است
خراب شود تا آنکه ناپیدا ست و رگه هر آدمی پیدا آید و آباد آن شود و شرح فهم ایشان دراز بود چه هر کسی را در خور
نظر خود فهمی دیگر باشد و لیکن سبب گفتن این آنست که گروهی از ابلهان و گروهی از مبتدعان بر ایشان تشنیع
میزنند که ایشان حدیث صنم و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این حرام باشد و می پندارند
که این خود حجتی باشد عظیم که بگفته اند و طعنی عظیم کردند منکر که از حال ایشان خبر ندارند بلکه سماع ایشان خود باشد
که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگرچه هیچ معنی ندارد و از این بود
که کسانیکه تازی ندانند ایشان را بر بیتهای تازی سماع افتد و ابلهان بخندند که او خود این نمیداند سماع چرا
میکند و این ابله این مقدار نداند که شتر نیز تازی نداند و باشد که بسبب حدی عرب چندان برود با بار گران
بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد و سماع آخر شود در حال بیفتد و هلاک شود باید که این ابله با شتر جنگ
و مناظره کند که تو تازی نمیدانی این چه نشاط است که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی
فهم کنند که نه معنی آن بود ولیکن چنانکه ایشان را خیال افتد فهم کنند که مقصود ایشان نه تفسیر شعر بود چنانکه
یکی میگفت مَاذَارَنِی فِی النَّوْمِ اِلَّا خَیَالُکُمْ صوفی را حالت آمد گفتند این حال چرا کردی که خود تو نمیدانی
که او چه میگوید چرا نمیدانم میگوید از ار ریم راست میگوید یا همه زاریم و درمانده و در خطریم پس سماع
ایشان باشد که چنین بود و هر کرا کاری بر دل غلبه گرفت هرچه شنود آن شنود و هرچه بیند آن بیند و کسیکه
آتش عشق در حق یا در باطل ندیده باشد این معنی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

در و نظر است ما انچه ناشی میگردد از احوال عارضه که متصل ست بآن از خارج پس منع نمی کند اطلاق
را آیا نه بینی که هرگاه سوال کرده می شویم از عسل آیا حلال ست یا نه میگوئیم علی الاطلاق که آن حلال است
با اینکه آن حرام است بر محروری که ضرر می یابد از آن و هرگاه سوال کرده میشویم از خمر می گوئیم آن حرام
است با آنکه حلال است شرب آن مر کسی را که بگلوی آن طعام درماند وقتیکه نیابد غیر آنرا لیکن خمر بحیثیت
اینکه خمر است حرام است و مباح کرده نشد مگر بعارض حاجت و عسل بحیثیت اینکه عسل است حلال
است و حرام کرده نشد مگر بعارض ضرر و هرچه بود بسبب عارض التفات کرده نمی شود بطرف وے
چه بیع حلال است و حرام می شود بعارض وقوع در وقت نداء جمعه پس سماع از جمله مباحات
است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی است و نیست تحریم آن مگر بعارض
خارج از حقیقت ذات آن فقط۔ **فصل فی آثار السماع وآدابه** بدانکه اول درجه سماع فهم
مسموع و تنزیل آن بر معنی است که واقع شود مر مستمع را پس ثمره میدهد فهم وجد را و ثمره میدهد
وجد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود درین مقامات ثلثه مقام اول در فهم است و آن مختلف میشود
باختلاف احوال مستمع و مر مستمع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بمجرد طبع بود ای حظی نبود
مراو را در سماع مگر استلذاذ الحان و نغمات و این مباح است و این اخس رتب سماع است چه شتر مراو را شریک
است درین معنی و همچنین سائر بهائم بلکه استدعا نمیکند این ذوق مگر حیوة را پس مر هر حیوان را است نوع تلذذ
باصوات طیبه حالت ثانیه اینکه سماع کند بفهم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
و این قسم سماع سماع شباب و ارباب شهوت است و می بود تنزیل ایشان مر مسموع را حسب شهوات
ایشان و مقتضای احوال ایشان و این حالت خسیس تر ازان است که تکلم کرده شود دران مگر به بیان خست
آن و نهی کردن ازان حالت ثالثه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معامله وی با سے
خدا تعالی و تقلب احوال او مرتبه در تمکن و مرتبه در تعذر و این سماع مریدان است خصوصا مبتدیان
حالت رابعه سماع کسی که مجاوزت کرد احوال و مقامات را پس غائب شد از فهم ماسوی الله تعالی حتی که
غائب شد از نفس خود و احوال و معاملات خود پس بدانکه حالت ثالثه حالت مرید بود که وسے را

امردی نیکو و از آن لذتی عظیم بیابد و چون آن حال باز آید آن معنی باز در حجاب شود و وی در طلب آن
معنی افتد که آن صورت مثال وی بود و باشد که آن معنی باز نیابد تا نگاه اگر چشم ظاهر وی بر صورتی نیکو افتد
که با آن مناسبتی دارد آن حالت بروی تازه شود و آن معنی گم شده را باز یابد و از آن وجدی و حالتی
پدید آید پس روا باشد که کسی رغبت نموده باشد در نگاه کردن صورت نیکو برای باز یافتن این حالت و کسیکه
از این اسرار خبر ندارد چون رغبت او بیند پندارد که او هم از آن صفت می نگرد که صفت ویست که از آن دیگر
خود خبر ندارد و در جمله کار صوفیان کاری عظیم و با خطر است و بغایت پوشیده است و در هیچ چیز چندان
غلط راه نیابد که در آن و اینمقدار اشارت کرده آمد تا معلوم شود که ایشان مظلومند که مردم پندارند که
ایشان هم از این جنس بوده اند که درین روزگار پیدا آمده اند و بحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین پندارد
که بخود ظلم کرده باشد که در ایشان تصرف کند تا بدیگران قیاس کند عارض پنجم اینکه آن شخص از عوام الناس بود
و غالب نباشد بروی حب الله تعالی حتی که سماع در حق وی محبوب بود و غالب نباشد بروی شهوت
حتی که سماع در حق وی محظور بود لیکن مباح کرده شد در حق او مثل سائر انواع لذات مباحه لیکن بشرط
آنکه پیشه نگیرد و مواظبت بر آن نکند که چنانکه بعضی از گناهان صغیره است چون بسیار شود بدرجه کبیره
رسد بعضی از چیزها مباح است بشرط آنکه گاه گاه بود و اندک چون بسیار شود حرام بود چه زنگیان
یکبار در مسجد بازی کردند و رسول صلی الله علیه وسلم منع نکرد اگر مسجد را بازیگاه ساختندی منع کردی
و عائشه رضی الله عنها را از نظارت منع نکرد اگر کسی همیشه با ایشان میگردد و پیشه گیرد روا نباشد و مزاح
کردن گاه گاه مباح است ولیکن اگر کسی بعادت گیرد مسخره باشد و نشاید و نظیر آن استحسان خال بر خد
و اگر فرا گیرد جمله آن وجه را همه آن نقطه قبیح گرداند پس حسن قبیح میگردد بسبب کثرت پس نیست هر حسن که حسن بود
کثیر آن و نیست هر مباح که مباح بود کثیر آن بلکه خبز مباح است و استکثار از آن حرام است پس این مباح
مثل سائر مباحات است اگر گوئی تحقیق موردی شد مساق این کلام بطرف اینکه سماع مباح است
در بعضی احوال نه بعض دیگر پس چرا مطلق داشتی اول قول باباحت را چه اطلاق قول در مفصل بلا یا نعم
خلف و خطا است گوئیم این غلط است چه اطلاق ممتنع نمی شود مگر بجهت تفصیلی که ناشی میگردد از عین انچه

و سماع این تمام تر بود اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته باشد و این آن بود که او را از خود تجلی باز ستاند
چنانکه آن زنان که یوسف علیه السلام را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را ببریدند و باید که این نیستی را
انکار نکنی و گوئی که من او را می بینم چگونه نیست شده است چه او نه آنست که تو می بینی که این تشخص است و چون
همه در هم می بینی وی نیست شده پس حقیقت وی آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون معرفت
همه چیزها از وی غائب شد همه در حق وی نیست شد و چون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد و چون
جز حق تعالی و ذکر حق تعالی هیچ نماند هرچه فانی بود در رفت و آنچه باقی است ماند و بس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را نبیند
گوید که همه خود اوست و من نیم یا گوید که من خود ویم و گروهی از اینجا غلط کرده اند و این معنی را بحلول عبارت کرده اند
و گروهی باتحاد و این همچنان بود که کسی که هرگز آئینه ندیده باشد در ان نگرد و صورت خود ببیند پندارد که وی در آئینه
فرود آمده یا پندارد که آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود آنست که سرخ و سفید
شود اگر پندارد که در آئینه فرود آمد این حلول بود و اگر پندارد که آئینه خود صورت او باشد این اتحاد بود و هر دو
غلط باشد بلکه هرگز آئینه صورت نشود و صورت آئینه نگردد ولیکن چنان نماید و چنین پندارد کسی که کار را تمام
نشناخته بود و شرح این در چنین کتاب دشوار توان گفت که علم این عزیز است و ما شرح این در کتاب
احیا گفته ایم مقام دوم چون از فهم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی
آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست و درست
آنست که نه از یک نوع بود بلکه انواع بسیار باشد اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال یکی از جنس مکاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی ازان غالب شود و او را چون مستی گرداند و آن صفت گاه شوق بود و گاه خوف
و گاه آتش عشق بود و گاه طلب و گاه اندوهی بود و گاه حسرتی و اقسام این بسیار است اما چون آن آتش
در دل غالب شود و دود آن بدماغ رسد و حواس او را غلبه کند تا نبیند و نشنود چون خفته و اگر ببیند و شنود
ازان غائب و غافل بود چون مست نوع دیگر مکاشفات است که چیزها نمودن گیرد از آنچه صوفیانرا
بود بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع دران ازان وجه است که دل را صافی کند و چون آئینه
باشد که گرد بران نشسته بود و پاک کند ازان گرد تا صورت دران پدید آید و هرچه ازین معنی در عبارت آورند

نمایان شد بر ارباب قلوب وجد وقت سماع قرآن پس کثیر ست پس قول او صلی الله علیه وسلم شیبتنی
سورة هود واخوات آن خبر ست از وجدی که شیب حاصل میشود از حزن و خوف آن و جد ست
و روایت کرده شد که ابن مسعود رضی الله عنه قراءت کرد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سورهٔ نساء را پس
وقتیکه منتهی شد بسوی قول وی تعالی فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ
هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا فرمود حَسْبُكَ و بود هر دو چشم وی سیلان میکرد اشک‌ها را و در روایتی بدرستیکه
نبی صلی الله علیه وسلم قراءت کرد این آیت را یا قراءت کرده شد نزدیک وی إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا
وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا پس بیهوش شد و در روایتی بدرستیکه وی صلی الله علیه وسلم قراءت کرد
إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بگریست و بود علیه السلام وقتیکه میگذشت بآیت رحمت
دعا میفرمود و استبشار میکرد و استبشار وجد ست و تحقیق ثنا فرمود الله تعالی اهل وجد بسبب
قرآن پس فرمود وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ و روایت کرده شد بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که نماز میخواند و مر سینهٔ وی
را جوش بودی مانند جوش دیگ مس اما هر چه نقل کرده شد از وجد بسبب آن از صحابه و تابعین پس کثیر
است بعضی از ایشان کسی ست که بیهوش شد بعضی از ایشان کسی ست که بگریست بعضی از ایشان کسی ست
که غش آورد و بعضی از ایشان کسی ست که بمرد در غشیت خود و روایت کرده شد که زرارة بن ابی اوفی
و بود از تابعین امامت میکرد مردمان را در رقه پس قراءت کرد فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس بیهوش شد و مرد
در محراب خود رحمه الله و شنید عمر رضی الله عنه مردی را که قراءت میکرد إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ
مَا لَهُ مِن دَافِعٍ پس آواز کرد آوازی کردنی و افتاد در حالیکه غش آمده بود پس برداشته شد
بسوی خانهٔ او پس همیشه ماند مریض در خانهٔ خود یکماه و بود ابو جریر از تابعین قراءت کرد بر وی صالح مری
پس شهیق کرد و بمرد و شنید شافعی قاریی را که قراءت میکرد هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ
فَيَعْتَذِرُونَ پس غش آورد و شنید علی بن الفضیل قاریی را که قراءت میکرد يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ پس افتاد در حالیکه غش آمده بود پس گفت فضیل شکر الله لک ما قد علمته منی

علمی باشد و قیاسی مثالی و حقیقت آن جز آنکس را معلوم نبود که بآن رسیده باشد آنگاه هر کسی را قدمگاه
خود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند بقیاس قدمگاه خود کند و هر چه بقیاس بود از ذوق علم بود نه از ذوق
ذوق اما این مقدار گفته آمد تا کسانیکه ایشان را این حال بذوق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند
تا انکار ایشان از زیان بار دو سخت ابله کسی بود که پندارد که هر چه در گنجینه او نباشد در خزانه ملوک هم نبود و ابله تر از وی کسی بود
که خود را با مختصری که دارد پادشاهی داند و گوید من خود همه رسیده ام و همه در گشت و هر چه مرا آنچه خود نیست همه انکار باز این دو نوع
ابلهی خیزد و بدانکه باشد که وجد بتکلف بود و آن همین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آنرا در دل می آورد تا باشد
که حقیقت وجد پیدا آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید
یعنی آنست که بتکلف اسباب حزن در دل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت ادا کند سوال اگر گوئی چه حال است
این قوم را که ظاهر نمی شود وجد ایشان وقت سماع قرآن و آن کلام الله تعالی است و ظاهر میشود در سماع
و آن کلام شعرا است پس اگر بودی آن وجد حق از لطف خدا تعالی و نبودی باطل از غرور شیطان
هر آینه قرآن بآن اولی بودی از غنا گوئیم وجد حق آنست که ناشی شود از فرط حب الله تعالی و صدق
ارادت آن و شوق بسوی لقاء آن و این برانگیخته میشود بسماع قرآن نیز و آنچه برانگیخته نشود بسماع
قرآن نیست مگر حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکند برین قول وی تعالی اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ
الْقُلُوْبُ و قول وی تعالی مَثَانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِیْنُ
جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ اِلٰی ذِکْرِ اللّٰهِ و هر آنچه یافته شود عقیب سماع بسبب سماع در نفس آن
وجد است پس طمانینت و اقشعرار و خشیت و لین قلب جمله آن وجد است و تحقیق فرمود الله تعالی
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ و فرمود الله تعالی لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا
الْقُرْاٰنَ عَلٰی جَبَلٍ لَّرَاَیْتَهٗ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ پس وجل و خشوع وجد
است من قبیل احوال اگرچه نیست من قبیل مکاشفات لیکن گاهی میشود سبب مر مکاشفات
و تنبیهات را و ازین جهت فرمود صلی الله علیه و سلم زَیِّنُوا الْقُرْاٰنَ بِاَصْوَاتِکُمْ و فرمود مر ابوموسی
اشعری را لَقَدْ اُوْتِیَ مِزْمَارًا مِّنْ مَزَامِیْرِ آلِ دَاوٗدَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اما حکایات داله بیشک

اذا السماء انشقت مضطرب میشد اوصال او حتی که بود که بلرزه می آمد و حکایت کرده شد از محمد
بن صبیح گفت بود جوانی غسل میکرد در فرات پس گذشت نزدیک وی مردی بر کناره فرات که قرائت
میکرد وامتازوا الیوم ایها المجرمون پس همیشه بود آن مرد که اضطراب میکرد حتی که غرق شد و بمرد
و ذکر کرده شد به حکایت سلمان فارسی دید جوانی را که قرائت میکرد پس آمد بر آیتی پس موی بر تن او خاست
پس دوست داشت آنرا سلمان و گم کرد آن را پس سوال کرد از حال وی گفته شد مر او را که وی مریض است
پس آمد بسوی وی برای عیادت پس آن وقت در کرب موت بود و گفت یا ابا عبدالله ارایت تلک القشعریرة التی
کانت بی فانها اتتنی فی احسن صورة فاخبرتنی ان الله غفر لی بها کل ذنب و بالجملة خالی نباشد
صاحب قلب از وجد وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تاثیر نکند در وی مطلقا پس مثل آن کمثل الذی
ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون بلکه صاحب قلب تاثیر میکند
در وی کلمه حکمت که میشنود آنرا گفت جعفر خلدی داخل شد مردی از اهل خراسان بر سید الطائفه جنید
و نزدیک وی جماعتی بود پس گفت جنید کدام وقت برابر شوند نزدیک عبد حامد و ذام او گفت بعض شیوخ
وقتیکه داخل شود بیمارستان را و مقید کرده بود و قید گفت جنید نیست این از شان تو سپس پیش آمد بر آن مرد
و گفت هرگاه متحقق شود که وی مخلوق است پس آواز کرد آن مرد آواز کردنی و مرد سوال اگر گوئی پس اگر باشد
سماع قرآن مفید مر وجد را پس چه حال است ایشان را که مجتمع میشوند بر سماع غنا از قوالان و شعاریان پس باید
که بود اجتماع ایشان و تواجد ایشان در حلق قرآن نه در حلق مغنیان و باید که طلب کرده شود وقت هر
اجتماع در هر دعوت قاری را نه قوالی را چه کلام الله تعالی لامحاله افضل است از غنا گوئیم بدانکه غنا اشد است
از روی تهییج وجد از قرآن به هفت وجه وجه اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبت ندارد
که در ان قصه کافران و حکم معاملت اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است چه قرآن شفای همه اصناف
خلق است و چون قاری مثل آیت میراث بر خواند که مادر را از میراث ششم یک است و خواهر را
نیمه یا آنکه زنی را که شوهر بمیرد چهار ماه و ده روز عدت باید داشت و امثال این آتش عشق را تیز گرداند
آنکسی که بغایت عاشق بود و با هر چیزی که او را سماعی باشد اگرچه از مقصود دور بود و آنچنان نادر است

و همچنین نقل کرده شده جماعتی از ایشان و همچنین طایفه صوفیه پس تحقیق بود شبلی در مسجد خود در شبی از رمضان
و وی نماز میخواند خلف امام خود پس قراءت کرد امام وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس
آواز کرد شبلی آوازی کردنی گمان کردند مردمان که تحقیق طیران نمود روح او و زرد شد رخساره او و بلرزه آمد گوشهای
شانه او و بود که میگفت بمثل هذا یخاطب الاحباب تردید میکرد این را بار بار و گفت جنید آن شب
بر سر سقطی پس دیدم پیش وی مردی را که غش آمده بود بر وی پس گفت مرا این مرد لیست تحقیق سماع کرد
آیتی از قرآن پس غش آمد بر وی گفتم بخوانید بر وی آن آیت را بعینها پس خوانده شد پس افاقه کرد پس گفت
از کجا گفتی این را گفتم دیدم یعقوب را علیه السلام که بود نابینائی او از برای مخلوق پس بسبب مخلوق بینا شد
اگر بودی نابینائی او از برای حق بینائی شد از برای مخلوق پس تحسین داشت این سخن او را اشاره میکند بسوی
آنچه گفت آن را جنید قول شاعری ع و کاس شربت علی لذة و اخری تداویت منها بها و گفت
بعض صوفیه بودم من که قراءت میکردم شبی این آیت را كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس شروع کردم تردید کردن
آنرا پس ناگاه هاتفی آواز داد مرا چند تردید میکنی این آیت را تحقیق قتل کردی تو چهار نفر را از جن که نه برداشتند
سرهای خود را بسوی آسمان از وقتی که مخلوق شدند و گفت ابو علی المغازلی مر شبلی را بسا اوقات راه می یابد
در گوش من آیتی از کتاب الله تعالی پس میکشد مرا بطرف اعراض از دنیا پس رجوع میکنم بسوی احوال
خود و بسوی مردمان پس باقی نمی مانم بر آن حالت گفت آنچه راه یافت در گوش تو از قرآن پس کشید ترا بسبب
آن بطرف خود پس آن عطفیست از جانب وی بر تو و لطفیست از جانب وی با تو و وقتی که رد کرد ترا بسوی نفس
تو آن شفقتیست از جانب وی بر تو زیرا که صالح نیست ترا که تبری از حول و قوت در توجه بسوی وی
و شنید مردی از اهل تصوف قاریی را که قراءت میکرد يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ
رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً پس استعاده کرد آن را از قاری و گفت کم اقول لها ارجعی ولیس ترجع
و بوجد آمد و آوازی کرد آوازی کردنی پس بیرون آمد روح وی و شنید بکر بن معاذ قاریی را که قراءت میکرد وَأَنذِرْهُمْ
يَوْمَ الْآزِفَةِ الآیه پس باضطراب آمد پس آواز کرد ارحم من انذرته و لم یقبل الیک بعد
الانذار بطاعتك بعد از آن غش آمد بر وی و بود ابراهیم بن ادهم چون می شنید کسی را که قراءت میکند

کرا زان کراهت آید و باشد که همه آنها موافق هر کس نبود و اگر بیتی موافق او نباشد بر وفق حال خود تأویل
کند چه واجب نیست که از شعر آن فهم کنند که شاعر خواسته است اما قرآن را نشاید که تنزیل کنند بر اندیشه
خود و از معنی قرآن بگردانند پس سبب اختیار مشایخ قوال را این بوده است که گفته آمد و حاصل این
معنی به دو سبب باشد یکی ضعف شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف اندیشه
نافتد اما وجه هفتم ذکر کرد آنرا ابو نصر سراج طوسی باعتذار از آن پس گفت قرآن کلام خدا است و صفتی
از صفات وی و آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چه آن غیر مخلوق است پس طاقت ندارد آنرا صفات
مخلوقه و اگر کشف کرده شود بر دل ذره از معنی او و هیبت او هر آئینه منقطع و مدهوش و متحیر شود
و الحان طیبه مناسب است مر طباع را و نسبت آن نسبت حظوظ است نه نسبت حقوق و شعر نسبت
آن نسبت حظوظ است پس هرگاه معلق کرده شود الحان و اصوات را بآنچه در ابیات است از اشارات
و لطائف مشاکل گردد بعض آن مر بعض دیگر را پس باشد قریب بسوی حظوظ و خفیف تر بر قلوب
برای مشاکلت مخلوق مر مخلوق را پس مادامیکه بشریت باقی است و با صفات و حظوظ ملتبس بوده ایم
متنعم گشتیم بالنغمات شجیه و اصوات طیبه پس انبساط ما برای مشاهده بقائی این حظوظ بسوی قصیده ها
اولی است از انبساط ما بسوی کلام الله تعالی که صفت وی و کلام وی است که از وی بدایت
کرده و بطرف وی رجوع خواهد کرد این حاصل مقصود است از کلام وی و اما [illegible] وی فقط مقام سوم
در سماع حرکت و رقص و جامه دریدن است هر چه در آن مغلوب بود و بی اختیار باشد بر آن [illegible] نبود و هر چه بتکلف
کند تا بمردمان نماید که او صاحب حالت است و نباشد حرام بود که این عین نفاق [illegible] آمده است
گفت من میگویم که این قوم چون بسماع مشغول باشند بهتر از آنکه غیبت آید [illegible] سال
غیبت کنند بهتر از آنکه در سماع حالتی نمایند بدروغ دید آنکه کاملترین کسی [illegible] کسی
باشد که بر ظاهر وی پیدا نیاید و قوت او چنان بود که خود را نگاه تواند داشت [illegible] آن حرکت با آنکه
وگریستن از ضعف بود ولیکن چنین قوت کمتر بود و همانا معنی آنکه ابوبکر رضی الله عنه گفت کنا کما کنتم ثم
قست قلوبنا آن بود که قویت قلوبنا یعنی سخت و باقوت شد که طاقت آن داریم که خود را نگاه داریم

وجه دوم آنکه بیشتر قرآن یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار شنوده آید آگاهی فرا دل ندهد بنخستین
احوال تا بینی که کسی دل با شنود و بر آن حال کند بار دوم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت و قرآن
نو بر نو توان خواند در روزگار رسول صلی الله علیه وسلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازه میشنیدند
میگریستند و احوال بر ایشان پیدا می آمد ابوبکر رضی الله عنه گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا
گفت ما نیز چون شما بودیم اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خو فرا کرد پس هرچه
تازه بود اثر آن بیش باشد و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمودی تا زود بشهرهای خود
باز روند و گفتی ترسم که چون خو با کعبه کنند حرمت آن از دل ایشان برود وجه سوم آنکه مر وزن کلام
را بذوق شعر تاثیر است در نفس پس نیست صوت موزون طیب مانند صوت طیبی که موزون نیست
و با فهم میشود وزن نگردد در شعر مر آیات و اگر زحاف کند مغنی در بیتی که میخواند آنرا یا لحن کند یا مائل شود
انحداد آن طریقه در سخن بر آنیه مضطرب شود قلب مستمع و باطل شود وجد و سماع او و نفرت کند طبع او
سبب عدم مناسبت چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب و مشوش گردد پس وزن را درین وقت مؤثر است
و ازین جهت طلب کرده شد شعر را وجه چهارم آنکه بیشتر دلها حرکت نکند تا او را با الحان و وزن بخوانی
و برای این است که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد چون موزون با الحان بود آنگاه با دستانی
و با آن اثری دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افگنند و بر دستان راست کنند و در آن تصرف کنند
و چون الحان بود و سخن مجرد بماند مگر آنکسی که گرم بود که با آن برافروزد وجه پنجم آنکه الحان را نیز مدد باید داد با آوازهای
دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف و طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن عین جد است
آنرا صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم عوام آنرا صورت هزل بود چنانکه رسول صلی الله
علیه وسلم در خانه ربیع بنت معوذ بود و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون او را دیدند ثنای او
بشعر گفتن گرفتند گفت خاموش باشید همانکه میگفتید میگوئید چه ثنای او عین جد بود بر دف گفتن که صورت
هزل دارد نشاید وجه ششم آنکه هر کسی را که حالتی باشد و حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خود
چون موافق نبود آنرا کاره باشد و شاید که گوید این مگو و دیگر بگو و نشاید قرآن را در آن معرض آوردن و

یا قاسی لی که منکر سماع باشد یا متکلفی حاضر بود که وی بتکلف بهر زبان حال و رقص کند یا قومی از اهل غفلت حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشهٔ باطل کنند یا بحدیث بیهوده مشغول باشند و بهر جای می نگرند و بجز نماز بند یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان باشکار از اندیشهٔ یکدیگر خالی نباشد چنین سماع بکار می نیاید و این معنی آنست که جنید گفته که در سماع زمان و مکان و اخوان شرطست اما نشستن جائیکه زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان باشند از اهل غفلت که شهوت بر ایشان غالب بود حرام باشد چه سماع درین وقت آتش شهوت تیز کند از هر دو جانب هر کسی بشهوت بجائی نگرد و باشد که نیز بدآن و بحنه گرد و آن تخم بسیار فسق و فساد شود و هرگز چنین سماع نباید کرد پس چون کسانیکه اهل سماع باشند و سماع نشنید ادب آنست که همه سر پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و هر کسی بکلی خود باآن و هر دو در میانه سخن نگویند و آب نخورند و از چوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت نکنند بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند بادب بنشینند و همه دل با حق دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیب بسبب سماع و خود را نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب غلبات وجد برخیزد باوی موافقت کنند و اگر یکی را دستار بیفتد همه دستار بنهند و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هر چه بدعت بود و نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد که شافعی میگوید که جماعت در تراویح وضع امیر المومنین عمر است و این بدعتی نیکوست پس بدعتی که مذموم است آن بود که مخالف سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عاداتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلی الله علیه وسلم گفت خالقوا الناس باخلاقهم با هر کسی زندگانی بروفق عادت و خوی می کن و چون این قوم باین موافقت شاد شوند و ازین موافقت ناکردن متوحش شوند موافقت ایشان اسنت بود و صحابه از برای رسول صلی الله علیه وسلم برنخاستندی که وی آنرا کاره بودی اما چون جائی عادت شده و از برنخاستن متوحش شوند برخاستن برای دل خوشی ایشان اولی تر بود که عادت عرب دیگر است و عادت عجم دیگر و الله تعالی اعلم تعریف و توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لا تعد و لا تحصی

و آنکه خود را نگاه نتوان داشت باید که تا بضرورت نرسد خود را نگاه دارد و ظاهر نگرداند جوانی در صحبت
جنید بود چون سماع بشنیدی بانگ کردی جنید گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من نباشی پس او صبر میکرد
تا بجهد عظیم رسید یک روز خود را نگاه داشت آخر یک بانگ بزد و شکمش بشگافت و فرمان یافت اما اگر کسی از
خود حالتی اظهار نکند و رقص کند یا بتکلف خود را بگریستن آورد روا بود چه رقص مباح ست
که زنگیان در مسجد رقص میکردند و عائشه رضی الله عنها بنظاره رفت و رسول صلی الله علیه وسلم
با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی و من از تو علی از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد
چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاط کنند و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانی بخلق او
نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای مائی از شادی رقص کرد
پس کسیکه میگوید که این حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست
و کسیکه بآن سبب کند که آن حال که در دل وی پیدا می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
باختیار نشاید که این ضائع کردن مال بود ولیکن چون مغلوب باشد روا بود هر چند که جامه باختیار دریده
ولیکن باشد که در آن اختیار مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند که نالهٔ بیمار اگرچه باختیار
بود ولیکن اگر خواهد که نکند نتواند و نه هرچه باراده و قصد بود آدمی دست از آن تواند داشت
همه وقتی و چون چنین مغلوب بود ماخوذ نبود اما آنکه صوفیه جامه خرقه کنند باختیار و پاره ها قسمت کنند
گروهی اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون
ضائع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد همچنین چون پاره ها چهار سو کنند بآن غرض تا همه
از آن نصیب بود و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی تا کرباس بچهار صد پاره کند و هر پاره
بدرویشی دهد مباح بود چون هر پاره چنان بود که بکاری آید ادب سماع بدانکه در سماع سه چیز نگاه
باید داشت زمان و مکان و اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتیکه دلها بسببی مشغول
بود سماع بیفایده باشد اما مکان چون راه گذری باشد یا جائی تاریک و ناخوش یا خانهٔ ظالمی باشد
همه وقت شوریده شود اما اخوان آن بود که هر که حاضر بود اهل سماع باشد که اگر متکبری از اهل دنیا

بعائشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند میخواهی که تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر دروازه آمدند
و صدیقه از عقب سید ذقن بر دوش مبارک بنهاد و تماشا میکرد بعد از لمحه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
بس نباشد گفت نه و تا سه نوبت این سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت بس است درین حال عمر فاروق رضی الله
عنه رسید و بمجرد دیدن آنها را برانداز نان مطربه گریختند چنانکه چادر از سرها بعضے افتاد و ولی مستتر شدند پیغمبر خدا
علیه السلام فرمود که ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند درحدیث واقع شد السماع معراج
الاولیاء مخصوص علی انفسهم والله اعلم بصحته حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا
قدس سره بارها میفرمود که مارا در روز میثاق ندای الست بربکم در آهنگ پورے بگوش رسیده بود
وآن صوت بنوعی مشاهد میشود که گویا دیروزه بوده بلکه آن روز را هنوز شنیده است و در رساله
ترجمه العوارف که در زمره اهل تحقیق اعتبار تمام دارد مذکور است که هر کس از آواز خوش لذت نیابد نشان آنست
که دلش مرده است یا سمع باطنش باطل گشته اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ وَاِنَّهُمْ
عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُوْلُوْنَ وصف حال ایشان لطائفه است و فتی شافعی رضی الله عنه در راهی میگذشت یکے با او همراه
بود بجای رسید که قوالی نغمه میخواند بایستاد و با آن رفیق گفت توازین سماع در خود هیچ طرب می یابی گفت
نے شافعی گفت معلوم شد که حس باطن نداری از جنید قدس سره پرسیدند که سبب چیست شخصی آرمیده
با وقار ناگاه آوازی می شنود اضطراب و قلق در نهاد وی افتد و حرکات غیر معتاد صادر میشود گفت
حق سبحانه در عهد ازل و میثاق اول بذرات و ذریات بنی آدم خطاب الست بربکم کرد و عذوبت آن کلام در مسامع
ارواح ایشان ماند لاجرم هرگاه آواز خوش بشنوند لذت آن خطاب شان یاد آید و بذوق آن حرکت
آیند سمنون محب رحمة الله علیه گوید اَلسَّمَاعُ نِدَاءٌ مِّنَ الْحَقِّ لِلْاَرْوَاحِ وَالْوَجْدُ عِبَادَةٌ عَنْ اِجَابَةِ
الْاَرْوَاحِ لِذٰلِكَ النِّدَاءِ وَالتَّغَشِّيْ عِبَادَةٌ عَنِ الْوُصُوْلِ اِلَى الْحَقِّ وَالْبُكَاءُ اَثَرٌ
مِنْ اٰثَارِ فَرَحِ الْوُصُوْلِ یکی از ابوسهل صعلوکی پرسید که سماع چیست گفت یُسْتَحَبُّ
لِاَهْلِ الْحَقَائِقِ وَيُبَاحُ لِاَهْلِ الْعِلْمِ وَيُكْرَهُ لِاَهْلِ الْفِسْقِ وَالْفُجُوْرِ درین مقام احتراز از اطناب
بدین قدر اکتفا افتاد و هنگام آن رسید که قلم شکسته رقم بعضے سرّ نغمه از حقیقت آواز بگوش

است مجال زبان ناطقه کو که اندکی از بسیار و یکی از هزارش بمعرض تبیان آوردن تواند اما
برای تنشیط خواطر و تطمین قلوب ارباب سماع که آتش شوق و ذوق ایشان باستماع نغمات داودی
مشتعل میشود و دلها چون موم میگدازد شمه از حال موسیقی و سماع درین کتاب درج کرده میشود
کما فی تذکرة مرآة الخیال که از مؤلف افصح زبان شیرخان بن محمد امجد خان
لودی نور الله مرقده است

اشعار

بیا ساقی ای دلبری پیشه ات بنه بزم با قلقل شیشه ات
که ما هم برآییم ازین پرده شور بالحان داؤد آریم زور
درین نشاء دل سخت جادو نواست قیامت رقم ساز لوح هواست
ولیکن بجز آب گردیدنش محال ست چون سنگ خندیدنش
که دل نغمه رنگ گیرا نه دل ست چو دل آب شد مدعا حاصل ست

باید دانست که موسیقی لغت سریانی ست و در اصطلاح آن طائفه هوا را گویند و سیقی بمعنی گره
آمده یعنی صاحب این فن گره بر هوا میزند اگرچه در تعریف و توصیف این علم غامض دست و زبان کشادن
نظر بپاس امر شریعت بی ادبی ست اما تحریر بعضی روایات صوفیه بطریق نقل می پرداخته شد
اکثری از ثقات بر آنند که در ابتدای آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کثیف تن در نمیداد و در حل
اقامت درین دامگاه ظلمانی نمی نشاد تا آنکه آهنگ دلکشای روان پرور از پرده غیب بسمع
وی رسید روح آن صدای دلکش را بجنسیت فرا گرفته صحبت بدن قبول فرموده بر تقدیر صحت
این قول باید که تعلق روح با صوت مرغوب از تعلق بدن مقدم باشد ایضا خبر بروایات صحیحه در کتب
معتبره مثل کشف المحجوب و کیمیای سعادت مذکور است که نوبتی حضرت خاتم الانبیا صلوات الله وسلامه
علیه از غزوه فتح و فیروزی بمدینه مطهره تشریف آوردند زنان مطربه زنگیان بنابر نذری که خود ها
مقرر کرده بودند در صحن مسجد بگفتن سرود و دف زدن پا کوفتن شروع کردند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

ذٰلِكَ تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ ولیکن صفا و کدورت آواز بحسب اختلاف امزجه است چنانکه گفته اند
که چون در حلق آدمی همیشه تولید بلغم لزج میشود اگر قوت طبیعت بدفع یا تحلیل آن اکتفا نماید
آواز صاف و مرغوب بود و اگر تحلیل مواد بر وی نکند آواز ناخوش و نامطبوع باشد و ازین جاست که اکثر
مردم سالخورده را آواز نکوئی نباشد چه قوت طبیعت آنها در انحطاط است و در تحلیل مواد ترقی نباید پس چاره
باید فاد نیست و از معالجات مجربه اطبای هند ست که اگر قدری جو پاک کرده در شیره برگ تانبول تا
سه روز تر نمایند و در چهارم در آفتاب خشک نموده بآتش نرم بریان کنند و هر روز چهار پنج بار بدندان
دو سه دانه اختیار نمایند در عرض یک هفته کما بیش صفای حنجره حاصل آید و شروع در تحصیل سماع
بعد از تمهید مقدمات نموده میشود که چون لذت موسیقی بر طوائف انام اعم و اشمل افتاده است هر گروه
از آهنگ پر و هم بطریقی که مطبوع و مستحسن نموده عشرت پیرا و بهره اندوز اند و هر طائفه بحسب جولی؟
دانسته را انگیخته گوئی هر زبان چین بر جبین؟ خوانند ترا با صد [illegible] انتهی و باقی اقسام سرود
که در آن کتاب بشرح و بسط مندرج است بعدم ضرورت بیانش درین محل فرو گذاشته شد اگر کسی را
شوق استقصای آن باشد بکتاب مسطور رجوع می باید کرد بر ارباب فطرت و اصحاب خبرت مخفی
مباد که اگر چه در طریقه علیه قادریه استماع سماع معمول و مرسوم نیست و مشائخان کبار این طریقه
نوریه متقیمه؟ ترویج و اشاعتش نفرموده اند و نیز مرشد ارشد من از ارباب سماع نیستند اما انکارش
از امورات ابدیه است از ترک کردن یک امر انکار آن لازم نمی آید زیرا که ترک شئ چیزی دیگر است
و انکار آن شئ دیگر پس سزاوار عاملان را باید که آنرا از واجبات تصور ننمایند و سنت هم
بوای عملش علی الاستمرار تصور ننمایند و مانعان و تارکان انرا باید که زبان طعن و تشنیع بر عاملان نگشایند
بلکه هر دو فریق بزبان حال قال این شعر را که حَلَالٌ لِاَهْلِهٖ وَحَرَامٌ لِغَيْرِهٖ سرائیده باشند نظم

لکن عیب درویش حیران و مست		که غرق است ازان می زند پا و دست
نه بینی شتر بر حدی عرب		که چونش برقص اندر آرد طرب
شتر را چو شور و طرب در سر است		اگر آدمی را نباشد خر است

اهل هوش رسانند مقصود بیان آواز که بزبان هندی ناد گویند مخفی نماند که آواز بر دو نوع است یکی
آنکه بی توسط موجودات ممکن باشد و آنرا بطور علمای هند اناهد گویند و آن صوتیست که در ازل الآزال
بوده و همه اشیا مستفیض الآن کما کان همان صفت باقیست اگر شخصی برانند که علامتهاست چون ترب
تحت همان آثار انقطاع بود فقرای مسلمین منتهای آن صدا را از جمله اذکار بزرگ شمرده بریاضات
شاقه حاصل نمایند و چون بکمال رسد همه تن در استماع آن گوش گردد و خصوصیت سماع از میان
برخیزد تا در فریقین اینقدر تفاوت است که مسلمانان اسم الله را بران آواز تصور نموده بذکر سلطان
الاذکار موسوم ساخته اند و هنود لفظ شو هنگ ابران فرو گرمی بازار انبساط نمایند در کتب سلف مرقوم است
که چون حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام از کوه طور برگشته دعوای استماع کلام حق سبحانه و تعالی نمود
یکی از حکمای یونان بصورت انکار آنحضرت آمده گفت که سخن خالص مگر تو دعوی آن می کنی
که کلام ازلی حق تعالی شنیده و اراده حکیم از ایراد این عبارت آن بود که شخصی که ماده وجودش خون
حیض بوده باشد آن کلام پاک را چگونه تواند شنید و ندانست که این استماع معجزه نبوت انبیا است
و اگر ازین قیاس نهایت قوی از ان صدا انبیا و اولیا است بهره می شده باشد بالفعل تفسیر آنحضرت
فرمود بلی من کلام حق شنیدم حکیم پرسید که بچگونه شنیدی گفت از جمیع اعضا به جمیع جهات شنیدم حکیم
تصدیق نموده بازگشت دوم آوازیست که بتوسط موجودات بصدور پیوندد و آنرا اهل هند آهد
گویند و آن کیفیتی است قایم بهوا که یکی از عناصر چهارگانه است و حکما گفته اند هرگاه دو چیز که
صلب و بمقام یکدیگر باشند چون بسختی جدا شوند که آنرا قلع نامند یا بشدت پیوندند که آنرا قرع
گویند هوا کیان آن متموج گردد بر مثال تموج آب و آن تموج باعث بر حدوث کیفیتی گردد که آنرا صوت
و آواز گویند صدای رعد و برق و سنگ و آهن و چوب و غیره که برهم خورند ازین قبیل است اما آنچه
مفهوم میگردد در آواز آدمی و سایر حیوانات لطیفه دیگر نیز هست چه هوا که از دهان و بینی
در بدن راه یابد چون آنرا از ریه و سینه اخراج نمایند بنا بر ضیق مخرج حنجره آن کیفیت حاصل آید بسبب
حرکت کام و زبان و شفتین حروف و کلمات با عوارض دیگر مثل زیر و بم و غنه با اختلاف ظاهر گردد

پس ازان هر ثقبۂ از جان پاک — نوحۂ دیگر بر آرد دردناک
چون بدان هر ثقبۂ چون نوحہ گر — نوحۂ دیگر کند چون نوحہ گر
در میان نوحہ از اندوہ مرگ — هر زمان برخود بلرزد همچو برگ
از نفیر او همہ پرندگان — وز خروش او همہ درندگان
سوے او آیند از نظارگے — دل ببرند از جهان یکبارگے
از غمش آن روز از خون جگر — پیش او بسیار میرد جانور
جملہ از زاری او حیران شوند — بعضے از بے قوتی بیجان شوند
بس عجب روزے بود آن روز او — خون چکد از نالۂ دلسوز او
باز چون عمرش رسد با یک نفس — بال و پر برهم زند از پیش و پس
آتش بیرون جهد از بال او — بعد ازان آتش بگردد حال او
زود در آتش فتد هیزم همے — پس بسوزد هیزمش خوش خوش همے
مرغ و هیزم هردو چون اخگر شوند — بعد اخگر نیز خاکستر شوند
چون نماند ذرۂ اخگر پدید — ققنسے آید ز خاکستر پدید
آتش آن هیزم چو خاکستر کند — از میان ققنس بچہ سر برکند

فصل فی بیان انشاء الشعر وانشادہ وذکر شعرائہ صلی اللہ علیہ وسلم وروایۃ الشعر عنہ علیہ الصلوۃ والسلام

بدانکہ بیان انشاء شعر وما یتعلق بہ ضمنا رقم ثبت یافت ومعہذا براے اہتمام شان آن بہ بیان آن فصلے علیحدہ وضع کردہ شد اما انشاء شعر پس گفت فقیہ ابو اللیث رحمہ اللہ در کتاب بستان العارفین قَدْ تَکَلَّمَ النَّاسُ فی انشاء الشعر فکرھہ بعض الناس ورخص فیہ الآخرون فاما من کرہہ فاحتج بما روی الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی

حلالش بود رقص بر یاد دوست　　که هر آستینیش جانے در وست

بگویم سماع اے برادر کہ چیست　　اگر مستمع را بدانم کہ کیست

گر از برج معنے بود طیر او　　فرشتہ فرو ماند از سیر او

مگس پیش شوریدہ دل پر نزد　　کہ او چون مگس دست بر سر نزد

نہ بم داند آشفتہ سامان نہ زیر　　بر آواز مرغے بنالد فقیر

سرانیدہ خود مے نگردد خموش　　ولیکن نہ ہر وقت باز ست گوش

چو شوریدگان مے پرستی کنند　　بر آواز دولاب مستے کنند

برقص اندر آیند دولاب وار　　چو دولاب بر خود بگریند زار

بہ تسلیم سر در گریبان برند　　چو طاقت نماند گریبان درند

بیان حقیقت مرغ ققنس از شنیدن آواز عجائب شد انس

ہست ققنس طرفہ مرغ دلستان　　موضع آن مرغ در ہندوستان

سخت منقارے عجب دارد دراز　　ہمچو نے در وے بسے سوراخ باز

قرب صد سوراخ در منقار اوست　　نیست جفتش طاق بودن کار اوست

ہست در ہر ثقبہ آوازے دگر　　زیر ہر آواز او رازے دگر

چون بہر ثقبہ بنالد زار زار　　مرغ ماہے گردد از وے بیقرار

جملہ درندگان خامش شوند　　در خوشے بانگ او بیہش شوند

فیلسوفے بود دمسازش گرفت　　علم موسیقی ز آوازش گرفت

سال عمر او بود قرب ہزار　　وقت مرگ خود بداند آشکار

چون ببرد وقت مردن دل ز خویش　　ہیزم آرد گرد خود یک خرمہ بیش

در میان ہیزم آید بیقرار　　در دہد صد نوحہ لبس زار زار

ویاتیك بالاخبار من لم تزود * الخ وقال بعضهم یجوز عند الشعر کما جاء عنه فی الاخبار وهو ما روی ابن طاؤس عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق اللهم لا عیش الا عیش الاخرة فارحم الانصار والمهاجرة فاجابت الانصار بهذا الشعر نحن الذین بایعوا محمدا * علی الوفاء ما بقینا ابدا * وروی ابو عثمان النهدی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما ضرب فی الخندق بالمعول فقال بسم الله وبه بدینا * ولو عبدنا غیره شقینا * وروی البراء بن عازب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا النبی لا کذب * انا ابن عبد المطلب * وروی اسود بن قیس عن جندب ان النبی علیه الصلوة والسلام کان یمشی فی طریق مکة فعثر فاصاب حجر اصبعه فدمیت فقال * هل انت الا اصبع دمیت * وفی سبیل الله ما لقیت * ویروی وفی کتاب الله ما لقیت قال الفقیه رحمه الله هذه الاخبار صحیحة ولکن یحتمل انه لم یقصد به الشعر ولکنه کلام خرج موافقا للشعر من غیر ان یکون قصد بذلك الشعر * ولان هذه الابیات التی رویت عنه انما هی رجز والرجز لا یکون شعرا وانما هو مثل السجع من الکلام انتهی اما بیان شعراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودیگر آن بیان انشاد شعر است وسماع انشاد آن پس بدانکه شعراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم از انها که دفع میکردند وباز میداشتند شر کافران را از اسلام واهل آن ومدح رسول صلی الله علیه وسلم وهجو کفار لعنهم الله می کردند سه کس شمرده اند حسان بن ثابت وکعب بن مالك وعبد الله بن رواحه در روضة الاحباب میگوید که شاعران وخادمان رسول صلی الله علیه وسلم از مردان صد وشصت ونه واز زنان دوازده کس بوده اند اما حسان بن ثابت ابو الولید یقال ابو عبد الرحمن ویقال ابو الحسام حسان ابن ثابت بن المنذر بن حرام ضد حلال انصاری نجاری خزرجی شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم از فحول شعراست در جاهلیت واسلام واجماع کرده اند عرب برانکه اشعر اهل مدر اهل یثرب انه

صلے اللہ علیہ وسلم انہ قال لان یمتلئ جوف احدکم قیحا ودما حتی یریہ خیر لہ
من ان یمتلئ شعرا ولان اللہ تعالے قال والشعراء یتبعھم الغاوون الخ واما حجۃ
من اباح ذلک فما روی ھشام بن عروۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال ان من الشعر لحکمۃ وروی سماک بن حرب عن جابر بن سمرۃ رضی اللہ عنہ
انہ قال کان اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتناشدون الشعر والنبی صلی اللہ
علیہ وسلم جالس بینھم یبتسم وعن ھشام عن ابیہ قال ما رایت امرأۃ اعلم
بشعر ولا بطلب ولا بفقہ من عائشۃ رضی اللہ عنہا وعن ابیھا وروی
عکرمۃ رضی اللہ عنہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال اذا قرأ احدکم شیئا
من القران ولا یدری ما تفسیرہ فلیلتمس من الشعر فان الشعر دیوان العرب وقیل لابی الدرداء
رضی اللہ عنہ ان کل الانصار قال الشعر غیرک قال وانا اقول ایضا الشعر یرید المرء ان
یعطی مناہ ویابی اللہ الا ما اراد یقول المرء فائدتی ومالی وتقوی اللہ افضل ما
استفاد وروی عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس رضی عنہما ان عائشۃ
رضی اللہ عنہا لما بلغہا خبر ابی ھریرۃ قالت رحم اللہ اباھریرۃ انما قال قال النبی
صلے اللہ علیہ وسلم لان یمتلئ جوف احدکم قیحا ودما حتی یریہ خیر لہ من ان
یمتلئ شعرا من الشعر الذی ھجیت بہ وقیل ایضا ان معنی النہی فی الشعر اذا اشتغل بہ
فیشغلہ عن قراءۃ القران والذکر واما اذا لم یشتغل فلا بأس انتہی اما بیان روایت شعر
از وی صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت فقیہ ابو اللیث تکلم الناس فی روایۃ الشعر عن رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم قال بعضھم لم یثبت عنہ شعر ویحتجون بما روی عن
عائشۃ رضی اللہ عنہا انہ قیل لہا ھل کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتمثل بالشعر
قالت کان ابغض الحدیث الیہ الشعر غیر انہ تمثل مرۃ ببیت اخ بن قیس بن طرفۃ
فجعل اخرہ اولہ قال الشعر ستبدی لک الایام ما کنت جاھلا

چگونه هجو میکنی ایشان را و می افتی در نسب ایشان و من از ایشانم و در نسب ایشان داخلم و چگونه
هجو میکنی اباسفیان را و وی ابن عم من ست گفت حسان والله بیرون میکشم ترا یا رسول الله از ایشان
چنانکه بیرون کشیده می شود موی از خمیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیا ابابکر را و رجوع
کن بوی که وی اعلم ست بانساب زنو پس میرفت ابوبکر رض تا مطلع گرداند او را بر انساب ایشان
و میگفت باز دار خود را از فلان و فلانه و ذکر کنی فلان و فلانه را پس شروع کرد حسان در هجو کردن
مشرکان و چون شنیدند قریش شعر حسان بن ثابت را شناختند که این شعر از وی نیست بلکه از
ابن ابی قحافه است و پس هجو کرد حسان ابوسفیان بن الحارث را و چون سید شعر او بابی سفیان گفت
این کلامیست که غائب نیست از ین ابن ابی قحافه و آنحضرت می نهاد برای حسان منبر در مسجد که
می ایستاد بر آن به مدح آنحضرت و هجو دشمنان وی و فرمود آنحضرت اِنَّ اللّٰهَ يُؤَيِّدُ حَسَّانًا بِرُوحِ الْقُدُسِ
مَادَامَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ و در روایتی یُفَاخِرُ و میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که قول حسان بن ثابت سخت ترست بر ایشان از آمدن تیر و خلیدن آن ایشان را و گفته اند
که هر کرا خدا تعالی زبانی عطا کند و بر تکلم قدرت بخشد باید که در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هجو
دشمنان او تقصیر نکند که بهترین کارها این ست و گفته اند که کار حسان بن ثابت آن بود که معارضه میکرد
مشرکان را در وقائع ایام و مآثر و هجو میکرد ایشان را و ذکر میکرد قبائح و مثالب ایشان را و گذشت
عمر بن الخطاب روزی بر حسان و حال آنکه او شعری میخواند در مسجد پس تیز نگاه کرد عمر بجانب
حسان و گفت شعر میخوانی در مسجد پس گفت حسان مرا وا نمیخوانم من شعر در مسجد نزد کسی که بهتر بود از تو یعنی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خاموش گشت عمر و از اشعار چیده حسان ست انچه آورد در سبیل ارتحال
در پیش آنحضرت در وقت قدوم بنی تمیم وقتیکه آوردند ایشان شاعر و خطیب خود را و مفاخرت کردند چنانچه
در وقائع سال نهم در سریهٔ عیینه بن حصن بر بنو تمیم گذشت پس حسان قصیده انشا کرد و ثابت بن قیس
ابن شماس خطبه خواند و اقرار کردند بنو تمیم بعجز و نادانی خود و گفتند که شاعر محمد بهتر از شاعر ماست و خطیب
وی بهتر از خطیب ما و وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود حسان حاجز ست میان

پسر عبد القیس ثم ثقیف وبدانکه اشعر اہل مدینه حسان بن ثابت ست و زندگانی کرد او و پدر او ثابت وجد او منذر و پدر جد او حرام هر یک صد و بست سال و گفته است ابو نعیم شناخته نمیشود در عرب چهار کس که تناسل کردند از صلب و این حد که اتفاق افتاده باشد مدت اعمار ایشان بقدر عمر ایشان و عبد الرحمن پسر حسان بن ثابت چون فخر میکرد این را می افتاد بر قفای خود بر فراش خود و دراز میکرد پایهای خود را و خنده میکرد و فارغ از زود مردن بگمان آنکه پس من نیز باین سن خواهم رسید پس مرد و چهل و هشت ساله و از اصمعی آمده که گفت حسان بن ثابت از فحول شعراست و ابو حاتم گفت که می آمد اند وی اشعار نرم پس گفتنا اصمعی نسبت کرده می شود بوی اشیائے که صحیح نیست آنرا و ابو حاتم از ابو عبیده آورده که گفت فضل داده شد حسان بر شعرا به سه چیز شاعر انصار بود در جاهلیت و شاعر رسول خدا بود در نبوت و شاعر تمامه یمن بود در اسلام و میگویند شعر جاهلیت و آنچه بود از شعر اسلام دهی زیرا که اسلام بازمیدارد از کذب و منع میکند از آن و شعر تزئین میدهد او را کذب و افراط در وصف و تزئین بغیر حق و اینهمه کذب ست و زندگانی کرد حسان شصت سال در جاهلیت و شصت در اسلام و دریافته بود نابغه ذبیانی را و اعشے را و خوانده بود پیش ایشان شعر خود را و هر دو مسلم داشتند او را و گفتند که تو شاعری و وی هجو میکرد مشرکان قریش را از آنهائی که هجو میکردند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم مثل عبد الله ابن الزبعرے بکسر زا و فتح موحده و سکون عین مهمله و فتح را و در آخر الف و ابو سفیان بن الحارث از عبد المطلب ابن عم رسول الله و عمرو بن العاص و غیرهم آورده اند که گفت یکی از مسلمانان بعلی مرتضی رضی الله عنه که هجو کن از جانب ما این قوم را که هجو میکنند ما را گفت اگر اذن کند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میکنم و چون شنید این سخن را آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود علی نیست نزد وی آنچه خواسته شود درین باب و نیست علی در آنجا که سخن خواهید شما از وے بعد از آن فرمود چه منع میکند قوم را که نصرت داده اند رسول خدا را بسلاحهای خود از اینکه نصرت دهند او را بزبانهای خود پس گفت حسان من برای این کارم یا رسول الله و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گرداند مرا ابو معقول میان بصری بضم با و سکون صاد بلده ایست از شام و میان صنعا که شهرے از یمن ست گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

عنی الحد بقولہ وانہم یقولون ما لا یفعلون استثنی الشعراء المومنین الصالحین الذین یکثرون
ذکر اللہ وتلاوۃ القران وکان ذلک اغلب علیہم من الشعر واذا قالوا شعرا قالوہ فی توحید اللہ
والثناء علیہ والحکمۃ والموعظۃ والزہد والاداب الحسنۃ ومدح رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم والصحابۃ وصلحاء الامۃ وما لا باس بہ من المعانی التی لا یتلطخون فیہا
بذنب ولا یتلبسون بشائنۃ ولا منقصۃ وکان ہجاؤہم علی سبیل الانتصار
ممن یہجوہم قال اللہ تعالی لَا یُحِبُّ اللّٰہُ الْجَہْرَ بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ
وذلک من غیر اعتداء ولا زیادۃ علی ما ہو جواب لقولہ تعالی فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ
فَاعْتَدُوْا عَلَیْہِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ وعن عمرو بن عبید ان رجلا من العلویۃ
قال لہ ان صدری لیجیش بالشعر فقال فما یمنعک منہ فیما لا باس بہ والقول
فیہ ان الشعر باب من الکلام فحسنہ کحسن الکلام وقبیحہ کقبیح الکلام وقیل المراد
بالمستثنین عبد اللہ بن رواحہ وحسان بن ثابت والکعبان کعب بن مالک
وکعب بن زہیر والذین کانوا ینافحون عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویکافحون
ہجاۃ قریش - وعن کعب بن مالک ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ اُہْجُہُمْ
فوالذی نفسی بیدہ لَہُوَ اَشَدُّ عَلَیْہِمْ من النبل وکان یقول لحسان قل وروح القدس
معک - انتہی وذکر فی التفسیر البیضاوی وَالشُّعَرَآءُ یَتَّبِعُہُمُ الْغَاوٗنَ واتباع محمد
صلی اللہ علیہ وسلم لیسوا کذلک ہو استیناف ابطل تعالی کونہ شاعرا وقررہ بقولہ تعالی
اَلَمْ تَرَ اَنَّہُمْ فِیْ کُلِّ وَادٍ یَّہِیْمُوْنَ ، لکن اکثر مقدماتہم خیالات لا حقیقۃ لہا
واغلب کلماتہم فی النسیب بالحزم والغزل والابتہار وتمزیق الاعراض والقدح
فی الانساب والوعد الکاذب والافتخار الباطل ومدح من لا یستحقہ والاطراء
فیہ والیہ اشار بقولہ وَاَنَّہُمْ یَقُوْلُوْنَ مَا لَا یَفْعَلُوْنَ وکانہ لما کان اعجاز القران من
جہۃ المعنی واللفظ وقدحوا فی المعنی بانہ مما تنزلت بہ الشیاطین

مومنین ومنافقین دوست میدار دا ورا منافق و دشمن ندار دا ورا مومن فرمود ونکتب حسان را
نیز اکو وی منافحت وے مخاصمت ومعارضت میکند از خدا ورسول الخ هذا کله فی مدارج النبوۃ
ونیز جواز انشاء شعر از نص ثابت شده چنانچه در تفسیر کشاف تحت قوله تعالیٰ وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ
الْغَاوُونَ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ۝ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ۝ إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا الخ مذکورست
والشعراء مبتداء ویتبعهم الغاوون خبرہ ومعناہ انه لا یتبعهم علی باطلهم وکذبهم
وفضول قولهم وما هم علیه من الهجاء وتمزیق الاعراض والقدح فی الانساب
والنسیب بالحزم والعزل والابتهار ومدح من لا یستحق المدح ولا یستحسن ذلک
منهم ولا یطرب علی قولهم الا الغاوون والسفهاء والشطار وقیل الغاوون الراوون
وقیل الشیاطین - وقیل هم شعراء قریش عبد الله بن الزبعری وهبیرۃ بن ابی وهب
المخزومی ومسافع عن عبد مناف وابو عزۃ الجمحی ومن ثقیف امیة بن ابی الصلت
قالوا نحن نقول مثل قول محمد وکانو یهجونه ویجتمع الیهم الاعراب من قومهم یستمعون
اشعارهم واهاجیهم - وقرأ عیسی ابن عمر والشعراء بالنصب علی اضمار فعل یفسره
الظاهر قال ابو عبید کان الغالب علیه حب النصب قراء حَمَّالَةَ الْحَطَبِ
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ وسورۃ انزلنها وقرئ یتبعهم علی التخفیف ویتبعهم
بسکون العین تشبیها لسبعة بعضد - ذکر الوادی والهیوم فیه
تمثیل لذهابهم فی کل شعب من القول واعتسافهم وقلة مبالاتهم
بالغلو فی المنطق ومجاوزۃ حد القصد فیه حتی یفضلوا اجبن الناس
علی عنترۃ واشحهم علی حاتم وان یبهتوا البرے ویفسقوا التقی - وعن الفرزدق
ان سلیمان بن عبد الملک سمع قوله شعر فبتن بجانبی مصرعات وبت افض
اغلاق الختام فقال قد وجب علیک الحد فقال یا امیر المومنین قد دار الله

وغير ذلك على ما عرفت وفي الكشاف والمدارك وعن الفرزدق ان سليمان بن عبد الملك
سمع قوله شعر فبتن بجانبي مصرعات * وبت افض اغلاق الختام * فقال قد وجب عليك الحد
فقال قد درأ الله عني الحد بقوله تعالى وانهم يقولون ما لا يفعلون حيث وصفهم بالكذب
والوعد ثم لما ذكر ان الشعراء يتصفون بالاوصاف الذميمة المذكورة وكان جماعة من الصحابة
رضي الله عنهم كعبد الله ابن رواحة وحسان بن ثابت والكعبين شعراء يهجون المشركين جوابا
لهجوهم وخافوا ان يكونوا موصوفين بهذه الصفات واقبلوا بالنبي صلى الله عليه وسلم نزل في حقهم
قوله تعالى الا الذين امنوا انه استثناء مما سبق يعني ان الشعراء موصوف بالصفات المذكورة
الا الشعراء المومنين الذين يعملون الصالحات ويذكرون الله كثيرا اي يكون اكثر
اشعارهم في التوحيد والثناء على الله ورسوله والحث على طاعته وانتصروا من بعد ما ظلموا اي لو قالوا
هجوا لاحد لم يريدوا به البدء على الهجو بل انما ارادوا به الانتصار ممن هجاهم من بعد ما كانوا مظلومين
ومكافحة هجاء المسلمين ذلك جائز حيث الا ان جزاء سيئة سيئة مثلها ولا يحب الله الجهر بالسوء من القول
الا من ظلم وقد قال عليه السلام لحسان قل وروح القدس معك وقال لكعب بن مالك اهجهم
فوالذي نفسي بيده لهو اشد عليهم من النبل هذا ما قالوا وهذا انقد تم ما نحن فيه في بيان الشعر
ودر تفسير حسيني عرائس اين مضامين نگين از نهانخانه بطن بدين آئين بر منصه رقم جلوه داده بنظر علماى
فحول در آورده كه والشعراء وشاعران مشرك چون ابن زبعرى وهبيره ومسافع امية ثقفي يتبعهم الغاوون پيروى
ايشان ميكنند سفهاء عرب يعني روايت ايشان در تفسير علم الهدى رح نقل كرده كه دو شاعر در باب حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه وسلم ومذمت اسلام شعرها گفتند ومشركان يادگرفته ميخواندند اين آيت در شان ايشان
نازل شد الم تر انهم آيا نمى بينى كه ايشان في كل واد در هر وادى از فنون كلام يهيمون سرگردان ميشوند چون تشبيب
وهزل ومطايبه وطعن در انساب ومدح نامستحق وهجو نالائق وافراط در مدح وذم وامثال آن وانهم
وآنكه ايشان يقولون ميگويند ما لا يفعلون آنچه نميكنند يعني لفسق ناكرده بر خود گواهي ميدهند وبيهوده
نادادة بكسى در سلك نظم ميكشند واگر كسى تفحص اشعار اهل جاهليت كند بر بسيارى ازين مقوله مطلع
شود ودر تفسير كواشى آورده كه بعد از نزول اين آيت حسان بن رواحه وجمعى از شعراى صحابه رض

وفي اللفظ بانه من جنس كلام الشعراء تكلم في القسمين وبين منافاة القرآن لهما ومضادة حال الرسول صلى الله عليه وسلم لحال اربابها وقرأ نافع يتبعهم على التخفيف وقرئ بالتشديد وتسكين العين تشبيها لبعه بعضد الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد ما ظلموا استثناء للشعراء المؤمنين الصالحين الذين يكثرون ذكر الله ويكون اكثر اشعارهم في التوحيد والثناء على الله تعالى والحث على طاعته تعالى ولو قالوا هجوا ارادوا الانتصار ممن هجاهم ومكافحة هجاة المسلمين كعبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والكعبين وكان عليه الصلوة والسلام يقول لحسان قل وروح القدس معك وعن كعب بن مالك انه عليه الصلوة والسلام قال له اهجهم فوالذي نفسي بيده لهو اشد عليهم من النبل نتهى وذكر في التفسير الاحمدي اعلم ان الايات الدالة على تقبيح الشعر اكثر من ان يحصى لانه قال في اكثر المواضع وما علمناه الشعر ولما كانت هذه الاية ظاهرة في هذا المعنى ومشتملة على فائدة الاستثناء اخترتها فقوله تعالى والشعراء يتبعهم الغاوون مبتدا وخبر ويتبعهم بالتشديد عند الاكثرين وقرأ نافع يتبعهم بالتخفيف والمعنى لا يتبعهم على باطلهم وكذبهم وتمزيق الاعراض والقدح في الانساب ومدح من لا يستحق المدح والهجاء ولا يستحسن حينا منهم الا الغاوون اي السفهاء او الراوون او الشياطين او المشركون هكذا في المدارك وقيل الشعراء هم شعراء قريش وقد نزل حين شعر الشاعران في باب الرسول عليه السلام ومنه منا الاسلاف وكانت الاعراب يحفظون تلك الاشعار ويقرؤنها هكذا ذكر في الحسيني نقلا عن البشير وبشير الى ذلك كلام صاحب الكشاف ايضا ويفهم من الزاهدي والبيضاوي وانه رد لما قالوا ان محمدا شاعر ولفظ القرآن من جنس كلام الشعراء يعني ان محمدا ليس بشاعر لان الشعراء يتبعهم الغاوون واتباع محمد ليسوا بغاوين فابطل به كونه شاعرا ثم قرره بقوله تعالى الم تر انهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون يعني انهم في كل واد من القول يحدثون وفي كل لغو وباطل يخوضون ويقولون من الوعد ما لا يفعلون الهائم في الاصل الذاهب على وجهه لا مقصد له وانما قال ذلك لان اكثر مقدماتهم خيالات لا حقيقة لها واغلب كلماتهم في النسيب بالحرم والغزل والابتهار والوعد الكاذب والافتخار الباطل ومدح من لا يستحقه والاطراء فيه

يتبعهم الغاوون اى الضالون ثم بين تلك الغواية بامرين الاول انهم فى كل واد يهيمون والمراد منه الطرق المختلفة كقولك انا فى واد وانت فى واد وذلك لانهم قد يمدحون الشيء بعد ان ذموه وبالعكس وقد يعظمونه بعد ان استحقروه وبالعكس وذلك يدل على انهم لا يطلبون بشعرهم الحق ولا الصدق بخلاف امر محمد صلى الله عليه وسلم فانه من اول امره الى اخره بقى على طريق واحد وهو الدعوة الى الله تعالى والترغيب فى الاخرة والاعراض عن الدنيا الثانى انهم يقولون ما لا يفعلون وذلك ايضا من علامات الغوات فانهم يرغبون فى الجود ويرغبون عنه وينفرون عن البخل ويصرون عليه ويقدحون فى الناس بادنى شيء صدر عن واحد من اسلافهم ثم انهم لا يرتكبون الا الفواحش وذلك يدل على الغواية والضلالة واما محمد صلى الله عليه وسلم فانه بدأ بنفسه حيث قال الله تعالى له فلا تدع مع الله الها اخر فتكون من المعذبين ثم بالاقرب فالاقرب حيث قال الله تعالى له وانذر عشيرتك الاقربين وكل ذلك على خلاف طريقة الشعراء فقد ظهر بهذا الذى بينا ان حال محمد صلى الله عليه وسلم ما كان يشبه حال الشعراء ثم ان الله تعالى لما وصف الشعراء بهذه الاوصاف الذميمة بيانا لهذا الفرق استثنى عنهم الموصوفين بامور اربعة احدها الايمان وهو قوله الا الذين امنوا وثانيها العمل الصالح وهو قوله وعملوا الصالحات وثالثها ان يكون شعرهم فى التوحيد والنبوة ودعوة الخلق الى الحق وهو قوله وذكروا الله كثيرا ورابعها ان لا يذكروا هجو احد الا على سبيل الانتصار ممن يهجوهم وهو قوله وانتصروا من بعد ما ظلموا قال الله تعالى لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم ثم ان الشرط فيه ترك الاعتداء لقوله تعالى فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم وقيل المراد بهذا الاستثناء عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت وكعب بن مالك وكعب بن زهير لانهم كانوا يهجون قريشا وعن كعب بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له اهجهم فوالذى نفسى بيده لهو اشد عليهم من رشق النبل

بجناب نبوت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ بموقف عرض رسانیدند کہ حق سبحانہ میداند کہ ما شاعریم و آیت وحی
گفت می ترسیم کہ برین وصف بمیریم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ مومن جہاد میکند بشمشیر خود
و بزبان خود و شعر کہ شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر ہست از تیغ و نیزہ و این آیت نازل شد
کہ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا شعرای متبوع در ہمہ بوادی سرگردانند مگر آنہا کہ ایمان آوردہ اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و عملہای شائستہ کردند یعنے پیغامبر را علیہ السلام ستائش نمودند و بہجو و مذمت کفار مشغول گشتند
وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند خدا تعالی را در اشعار خود كَثِيرًا بسیار یعنے اکثر اشعار شعرای اسلامیہ بتحمید و توحید
و تحریص بطاعت و تنبیہ از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس
از انکہ ستم دیدہ شدہ بودند بہجا یعنے ہجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حسان را
گفت اہج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناہی قدس سرہ در دیباچہ دیوان اول آوردہ
کہ ہر چند قادر حکیم جل ذکرہ در آیت کریمہ وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شعرا را کہ سیاحان بحر شعر اند
جمع ساختہ و کمند لام استغراق در گردن ایشان انداختہ گاہ در غرقاب بیحد و غایت غوایت می اندازد
و گاہ تشنہ لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطہ صلاح
عمل و صدق ایمان در زورق امان إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشستہ اند و بواسطہ یاد ربانی
وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بساحل خلاص و ناحیہ نجات پیوستہ و یکی از افاضل گفتہ است شعر شاعرانی را کہ غاوی
خواندہ در قرآن خدای ہست از ایشان ہم بقرآن ظاہر استثنای شان ✱ و ذکر فی التفسیر الکبیر
والشعراء يتبعهم الغاوون الم تر انهم في كل واد يهيمون وانهم يقولون ما لا يفعلون الا الذين
وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد ما ظلموا وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب
ينقلبون اعلم ان الكفار لما قالوا لم لا يجوز ان يقال ان الشياطين تنزل بالقران على محمد
كما انهم ينزلون بالكهانة على الكهنة وبالشعر على الشعراء ثم انه سبحانه
فرق بين محمد صلى الله عليه وسلم وبين الكهنة فذكر ههنا ما يدل
على الفرق بينه عليه السلام وبين الشعراء وذلك هو ان الشعراء

هرگز بطرف شعر التفات نفرمودندی و در حق شاعران اَلشُّعَرَآءُ تَلَامِذَةُ الرَّحْمٰنِ نگفتندی و جناب
حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم باصلاح قصیدۂ کعب بن زهیر توجه نفرمودندی و نیز قصائد حسان
ابن ثابت که در زمانہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بود و بمدحت آنجناب نبوت مآب تصنیف کردی بحضور
پُر نور می برداشت و صلہ و تحسین مے یافت دلیلی ست قوی بر فضیلت شعر و شاعری حضرت فرید الدین عطار
گوید شعر شاعری جز ولیست از پیغمبری ❊ جاہلانش کفر خوانند از خری ❊ هزل گویان و هذیان سرایان
مردودان طائفہ مقبولان شعرا اند هزل گو هرچند طبعش عالی و کلامش موزون باشد مقبول خاطر مقبلان
نگردد سخن را که جوهریست لطیف و زبان را که آلۂ نطق ست شریف هرگز بمذمت و دشنام و لغویات و
واهیات آلوده ساخت شعر بہ نطق آدمی بهتر ست از دواب ❊ دواب از تو بہ گر نگوئے صواب ❊
و همچنین اکثر صحابه و تابعین و تبع تابعین و صلحای امت شعرگوئی و سخن پروری و مداحی کرده اند بروایات
صحیحه آمده است پس بقول نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ
شاعریت و مداحیت بر کل امت سنت گردید حقا که در عالم احدی نیست که کلمۂ موزون از زبان او بر نیامده
باشد چنانچه در کلمات الشعرا این عبارت ثبت نموده فقیر حقیر محمد افضل سرخوش واضح میگرداند که سخن قدیم
است و لایزال زیرا که کلام از جملۂ صفات سبعۂ الٰہی ست و چون ذاتش قدیم و لایزال ست صفاتش
نیز مے باید که قدیم و لایزال باشد غرض تا بهار نطق در جوش ست هر معانی رنگارنگ گلفروش و
در جمیع افواه و السنه مرتبۂ کلام موزون از ناموزون و نظم از نثر زیاده و افزون ست بیت
آب بود معنے روشن غنچہ ❊ خوب اگر بسته شود گوهر ست ❊ گواه صدق این دعوی مصرع برجسته ع
بسم الله الرحمن الرحیم ❊ ست که دیباچه طراز و عنوان آرای قرآنست هست بروان اجابالای چشمهای خوبرویان
دلکش نگاهان حکما گویند که در بدن آدمی عجائب بسیار ست اما دو چیز بغایت غریب و نادر ست که عقل در
ادراک آن عاجز و قاصر اول جستن نبض که بے نطق خبر از اختلاف و اعتدال امزجه میدهد و اطبا از ان
بر سقم و صحت ابدان مطلع میگردند دوم شعر یعنی کلام موزون که گرهے بر باد بیش نیست بچه لطافت و صنعت
و بلاغت و فصاحت و نزاکت ترکیب می یابد که موجب یادگار و باعث زندگی نام در روزگار میگردد

وکان یقول لحسان بن ثابت قل وروح القدس معک فاما قوله وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون فالذی عندی فیه والله اعلم انه تعالی لما ذکر فی هذه السورة
مایزیل الحزن عن قلب رسوله صلی الله علیه وسلم من الدلائل العقلیة ومن اخبار الانبیاء المتقدمین
ثم ذکر الدلائل علی نبوته علیه السلام ثم ذکر سوال المشرکین فی تسمیتهم محمدا صلی الله
علیه وسلم تارة بالکاهن وتارة بالشاعر ثم انه تعالی بین الفرق بینه وبین الکاهن اولا
ثم بین الفرق بینه وبین الشاعر ثانیا ختم السورة بهذا التهدید العظیم یعنی ان الذین ظلموا
انفسهم واعرضوا عن تدبر هذه الآیات والتامل فی هذه البینات فانهم سیعلمون بعد ذلک ای
منقلب ینقلبون وقال الجمهور المراد منه الزجر عن الطریقة التی وصف الله بها هولاء الشعراء
والاول اقرب الی نظم السورة من اولها الی آخرها والله اعلم والحمد لله رب العلمین وصلواته علی سیدنا
محمد النبی الامی واله وصحبه اجمعین وعلی ازواجه امهات المؤمنین وعلی التابعین لهم
باحسان الی یوم الدین۔ ودر مدارج النبوة مذکور ست که درمیان صحابه غیر این سه کس مذکور
مشهور را نیز در شعر نوشته اند ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب وعباس بن مرواس السلمی وعدی
ابن حاتم الطائی واحوال ایشان در مواضع سابقه معلوم شده ست وحمید بن ثور الهلالی الهذلی که شاعر
محمود بود وقدوم آورد برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وانشا دکرد قصیده راکه درا ولش این ست شعر
اصبح قلبی من سلیمی مقصدا + ان اخطأ منها وان تعمدا ودر آخر میگوید شعر حتی اتانا
ربنا محمد + یتلوا من الله کتابا مرشدا ۔ ونیز همون کتاب بباب السماع فرموده است ندانکه
نظم بر نثر تفوق دارد که آن موزون ست واین ناموزون وفرقے که درمیان موزون وناموزون ست
برا اولی الالباب ظاهر وهویدا است بعضے شعرگوئی را منسوب بکفر کنند وآیه کریمه الشعراء یتبعهم
الغاوون دلیل آرند وغافل اند از استثنای آیه کریمه که آخرش الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
واقع ست اگر فی الحقیقت چنین بودی جناب ولایت مآب علی علیه السلام ودیگر ائمه اطهار
علیهم التحیات واصحاب کرام علیهم الرضوان ومشایخ کبار سامت وعلمای نامدار ملت قدس الله سرهم

بلبل این نوگل باغ خودم　　باده کش جام ایاغ خودم

شاه سخن را لسخن میشناس　　سکهٔ نور از کهن میشناس

بشنو از انصاف اگر مقبلے　　شعر بود حجت روشن ولے

در شرف شعر رسول خدا　　گفت بسے قول بمدح و ثنا

شعر که اصحاب نبی گفته اند　　چون در و یاقوت وگہ منقبت اند

شعر علی گفت و حسین و حسن　　کعب و انس گفت واو شین فرما

شعر که حسان عرب گفته است　　سید کونین پذیرفته است

منع ز اشعار نکردش نبے　　تائب از آن کار نکردش نبے

بلکه برو کرد ہزار آفرین　　سید کونین رسول امین

شعر بسے خوانده ام از اولیا　　شعر بسے دیده ام از اصفیا

شعر که در فقه حرام آمده　　آن ہمه اشعار عوام آمده

گہ بطمع وصف خسان میکنند　　گہ بحسد ہجو کسان می کنند

در صفت شعر گواه متین　　رو بصحیحین و مشکوٰة بین

تابع غاوون که حقارت شده　　از پئے آن قوم اشارت شده

کان شعرا وصف بتان کرده اند　　رغم نبے کفر عیان کرده اند

در صفت شاعر مومن خدا　　گفت در آن آیه ثنائے ثنا

بی خردی چند بطبع غبے　　فرق نکرد از نبے تا نبے

دشمن شعر اند بذہن سقیم　　طعنه زنانند بطبع سلیم

طبع غبے دشمن شاعر بود　　خصم نبے ابله و کافر بود

بودے اگر شعر قبیح و کریه　　نسخهٔ منظومه نکردے فقیه

ہست باشعار فوائد بسے　　مسئلهٔ فقه [illegible]

وسخن سنجان به نسبت آن از همه دیگر ممتاز و تلمیذ الرحمن معزز و سرفراز بلا ظهوری میفرماید بیت زحیوان
منطق آدمی برترست ٭ پس آدم ترا نکو سخنور ترست + نسبت شعرای کرام با انبیا علیهم الصلوة والسلام
اقرب و اوقع ست زیراکه رجوع این طائفه علیه همیشه بمبدء فیاض و عالم غیب ست شیخ نظام الدین گنجوی
میفرماید بیت پیش و پس قلب صف کبریا + پس شعرا آمد و پیش انبیا + و در بالابد منه آورده که شعر
کلام ست موزون حسن او حسن ست و قبیح او قبیح ست + بشش + قوله شعر کلام ست این قول ترجمه
این حدیث شریف ست الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح کذا فی المشکوة قوله
حسن او حسن ست اگر مضمون آن مشتمل باشد بر حمد خدا یا نعت رسول صلی الله علیه وسلم تا تحریض بر ذکر
خدا و عبادات یا مسئله دینیه پس گفتنش و خواندن هر دو موجب ثواب ست و اگر مشتمل باشد بر امر مباح پس
مباح است و اگر متضمن باشد بر امر ممنوعه مثل بیان سراپا و خال و خط امردی یا زنی صاحب حسن که در ان شهر
زنده موجود باشد یا هجو مسلمانی غیر ظالم پس انشا و انشادش هر دو حرام و اگر در ان ذکر شخص غیر معین
موجود یا معین میت باشد مضائقه ندارد کذا فی العینی شرح الکنز پس ازین مفهوم گردید که بیان سراپا و خال
و خط امردی یا زنی بر سبیل غیر تعیین یا بصورتیکه معینه میت باشد یا محمود حسن و وطن مباح نباشد جائز است
و مباح و اگر آن نسا و امرد از صاحب کمالات بوده باشند پس بیان خال و خط ایشان از مستحبات است
چه ایشان مظهر تجلیات الهیه اند انتهی و در مشکوة آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را
بدری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوهٔ بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی وادی بدر بود و صحابی
دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را
بر وی گران آمد و انکار نمود و گفت اَیْ صَاحِبَیْ رَسُوْلِ اللهِ اَنْتُمَا ای دو یار پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو اذن
داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بشنویم و این در عروسی بود و تغنی در ان باتفاق مباح است

اشعار

این سخنی چند که من گفته ام	گوهر ناسفته نگر سفته ام

مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و بوسیدگی استخوان و فنای بنا
است و جز آن از فوائد و تعهد مردگان و عام اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد
شده است سنت و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اہل آن
و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیا علیہم السلام
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقہا و میگویند نیست زیارت مگر برای دعای میت و استغفار برای
ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشائخ صوفیہ
قدس اللہ اسرارہم و بعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم و این امری محقق و مقرر است نزد اہل کشف و کمال از ایشان
تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی
گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفته ہر که استمداد کرده شود
بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشائخ عظام گفته است دیدم چہار کس را از مشائخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفہای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر
جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق
که از اعاظم فقہا و علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی
است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس
شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آن است
که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد
و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران
و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر
از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف
حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و ہمه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر
داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا داشته دور نباشد چنانکه

مجتهدان شعر پذیرفته اند ‌‌ نکته اغراق بسے گفته اند
شعر که در وعظ و نصایح بود ‌‌ پاک ز اطوار قبایح بود
شعر که آن در خط و خال آمده ‌‌ سر بسرش رنج و وبال آمده
شعر چو انسان بشرف ظاهر است ‌‌ لیک درو مومن و هم کافر است
من که سخن گفته ام از صد طرب ‌‌ نیست درو صورت لهو و لعب
صورت حال آمده در قال من ‌‌ نیست برون قال من از حال من
این همه حالت که مرا رو نمود ‌‌ از مدد و موهبت پیر بود
پیر که آن هادی راه خداست ‌‌ در همه شیخان جهان مقتداست
شیخ جهان مهر علیؓ غوث نام ‌‌ هست مرا مرشد عالی مقام
چشم خدا بین شده پر نور ازو ‌‌ اهل حقائق شده مسرور ازو
سینه او مخزن اسرار بود ‌‌ جبهه او مطلع انوار بود
سخت دلان نرم ازو میشدند ‌‌ سرد دلان گرم ازو میشدند
تا که بود کرسی و لوح و قلم ‌‌ رحمت حق باد برو دمبدم
مظهر حق ست بعلم و کمال ‌‌ سوی سخن گفتن نازک خیال
باد خدای دو جهان یاورش ‌‌ شاهد اقبال ابد در برش

الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء رضی الله عنهم فی الحیوة وبعد الممات وبیان بعض حالات الحضرة الغوثیة علی آبائه وعلیه الصلوة والتحیة وفیه بعض مسائل زیارة القبور

بدانکه شیخ عبد الحق محقق دہلوی رحمة الله علیه در باب زیارت قبور از شرح مشکوة نوشته زیارت قبور

تحت این حدیث بدانکه این حدیث صحیح متفق علیه صریح ست در ثبوت سماع مر اموات را و حصول
علم مر ایشان را بانچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود کوفتن نعال
مردم را وقتیکه برمیگردند از دفن و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اهل البقیع را آمده که
سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل قوم مسلمانان آمد شما را انچه وعده
کرده شده بود دیدو ما نیز ان شاء الله تعالی میپیوندیم بشما زیرا که خطاب باکسی که نشنود و نفهمد معقول نیست نزدیک
است که شمار کرده شود از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر برادر
خود را عبد الرحمن بن ابی بکر پس خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن میکردم ترا آنجا
که مرده بودی و اگر حاضر میشدم دران وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب زیارت القبور گذشت
و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشائخ حنفیه برانند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند
در کتاب الایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام نکنم او را پس کلام کرد او را بعد از مردن او حانث نمیگردد
زیرا که یمین منعقد میگردد بر کسیکه وی حیثیت و قابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست و جواب داده اند این
جماعه از حدیث مسلم که ناطق است بسماع میت قرع نعال مردم را بآنکه این مخصوص بوقت نهادن است
در قبر است از برای مقدمه سوال و این تخصیص خلاف ظاهر است و دلیلی نیست بران و ظاهر حدیث آنست
که این حالت حاصل است میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث مذکور درین باب که نص است
در خلاف مذهب ایشان گاهی بآنکه این مخصوص است بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و معجزه اوست زیارت
حسرت ست کافران و پوشیده نماند که حمل برین مجرد احتمال و تاویل است که حمل نمی توان کرد بر وی
تا قائم نشود دلیل بر استحالت سماع و پروردگار عزوجل قادر است بران و سببیت حواس مر ادراک را عادی
است و بمجرد خلق باری تعالی است چنانکه در کتب مذهب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه آن از
باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست و این از جواب اول بعید تر است و ضعیف تر و بنای
ایمان بر عرف و عادت است نه بر حقیقت فافهم و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آن است
که این روایت مردود است از عائشه رضی الله عنها که چون ابن عمر رضی الله عنهما شنید گفت چگونه گوید

در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزے
که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن و در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این بر تقدیری ست
که نماز گذارد بجانب قبر از جهت تعظیم وے که آن حرام ست باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبر یا صالحے
و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وے تا کامل شود ثواب
عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجے نیست در آن و در آخر این باب مشکوٰة حدیث
آورده وعن عائشة رض قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم
واني واضع ثوبي واقول انما هو زوجي وابي فلما دفن عمر فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة
علي ثيابي حياء من عمر رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح ست بر حیات میت و علم وی آنکه واجب
است احترام میت نزد زیارت و بخصوصا صالحان و مراعات ادب قدر مراتب ایشان چنانچه
در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد بلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب
ایشان کذا فی شرح الشیخ انتهى و در کتاب الجهاد در قصه قلیب بدر از مشکوة این حدیث آورده وعن
قتادة قال ذكر لنا انس بن مالك عن ابي طلحة ان النبي صلى الله عليه وسلم امر يوم
بدر باربعة وعشرين رجلا من صناديد قريش فقذفوا في طوي من اطواء بدر خبيث
مخبث وكان اذا ظهر على قوم اقام بالعرصة ثلث ليال فلما كان ببدر اليوم الثالث امر براحلته فشد
عليها رحلها ثم مشى واتبعه اصحابه حتى قام على شفة الركي فجعل يناديهم باسمائهم واسماء
ابائهم يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان ايسركم انكم اطعتم الله ورسوله فانا قد وجدنا
ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر يا رسول الله ما تكلم من اجساد
لا ارواح لها قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده ما انتم باسمع لما اقول
منهم وفي رواية ما انتم باسمع منهم ولكن لا يجيبون متفق عليه وزاد البخاري قال قتادة
احياهم الله حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وندما گفت شیخ رحمه الله

الٰہی تعالیٰ را بعلم مسموعات و مبصرات تاویل کردہ اند بتخصیص و وارد شدہ اخبار و آثار در علم موتیٰ
باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان را تا آنکہ آمدہ است کہ زیارت روز جمعہ محبوب تر است زیرا کہ
درین روز علم میت اتم و اکمل مے باشد و احوال زائرین بر ایشان اکشف و اظہر و نیز شک نیست
در حصول علم مر موتیٰ را در آخرت و برزخ و بحقیقت این اسلام چنانکہ عائشہ رضی گفتہ و متفق علیہ است اہل
حدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اہل دنیا و چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان آن با وجود
بقای روح و آمدہ است کہ کافران تمنا خواہند کرد عود بدنیا و آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر و نکیر
جواب بخیر دہد و راحت یابد آرزو میکند و میگوید کاش کسے باشد کہ خبر کند باہل من کہ من راحت و خوشم
و بالجملہ کتاب و سنت مملو و مشحون اند باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم مر موتیٰ را بدنیا و اہل آن
پس منکر نشود آنرا مگر جاہل باخبار و منکر دین و گفتم من بخدا توفیق و اما استمداد باہل قبور منکر شدہ اند آنرا
بعض فقہا اگر انکار از جہت آن ست کہ سماع و علم نیست ایشان را از زائران و احوال ایشان پس بطلان آن
ثابت شد و اگر بسبب آنست کہ قدرت و تصرف نیست مر ایشان را دران موطن تا مدد کنند بلکہ محبوس و
ممنوع اند و مشغول اند بانچہ عارض شدہ است مر ایشان را از محنت و شدت و انچہ باز داشتہ از دیگران
کہ این کلیہ نمی ماند خصوصاً در شان متقین کہ دوستان خدا اند شاید کہ حاصل شود ارواح ایشان را از قرب
در برزخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را کہ متوسل اند بایشان چنانکہ
در روز قیامت خواہد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کردہ است بعضے از کریمہ والنازعات غرقاً
را الآیہ بصفات نفوس فاضلہ در حال مفارقت از بدن کہ کشیدہ میشوند از ابدان و نشاط میکنند
بسوئے عالم ملکوت و سیاحت میکنند دران پس سبقت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف
و قوت از مدبرات ولیت شعر چہ میخواہند ایشان باستمداد و امداد کہ این فرقہ منکر اند آنرا انچہ بافہمیم
از ان اینست کہ داعی محتاج فقیر الی اللہ دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب عزت
و غنای وی و توسل میکند بروحانیت این بندہ مقرب بکرم در درگاہ عزت وے و میگوید خداوندا
بہ برکت این بندۂ تو کہ رحمت کردہ بر وے و اکرام کردہ او را بلطف و کرمے کہ بوے داری برآوردہ گردان

چگونه گوید این را رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى وَمَا اَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُوْرِ ونیستی تو ای محمد سخن شنوانندهٔ کسانی را که در قبرها اند کذا قال الشیخ ابن الهمام و در مواهب لدنیه میگوید که تاویل کرده است عائشه رضی الله عنها و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنست که بگوید شما الآن میدانید که آنچه من میگفتم حق ست و گفته که وهم شد عمر را که بجا علم سمع گفت و بالجمله عائشه رض انکار کرد سماع موتی را و استدلال کرد باین دو آیت قرآنی که مذکور شدند و لیکن علما جوابها داده اند از قول عائشه رض و استدلال او بقرآن و قبول نکرده اند این قول را از عائشه رض و در مواهب لدنیه نقل کرده اند از اسماعیل که گفته بود نزد عائشه رض از فهم و ذکا و کثرت روایت و خوض در غوامض علوم آنچه زیاده بران متصور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی رد روایت ثقه مگر بنص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحاله آن و مراد بآیت قرآنی آنست که تو نمی شنوانی بلکه خدا تعالی امی شنواند و نیز مراد بموتی و بمن فی القبور کافرانند و مراد بسماع عدم اجابت ست حق را بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان مر حق را و نیز گفته اند که مراد بموتی موتی القلوب اند و بقبور اجساد ایشان که در وی آن دلها مرده افتاده است و تحقیق ذکر کرده است در مواهب لدنیه که در مغازی محمد بن اسحاق باسناد جید و امام احمد بن حنبل نیز باسناد حسن از عائشه رض مثل حدیث عمر رض آورده پس گویا عائشه رجوع کرده از انکار بسبب آنچه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابه کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر نبود دران قصه و در شروح صحیح بخاری نیز مثل اینکلام مذکور شده و تمسک کرده اند جماعه که اثبات سماع میکنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل او آنست که موتی را در قبور حالتی و قسمی از حیات می بخشند که حاصل میشود بآن سماع و درین قول قتاده تخصیص بآنحضرت نیست صلی الله علیه وسلم که بطریق معجزه واقع شده است و نه تخصیص باین اموات بلکه خدا قادرست که آن حالت در همه اموات نیز پیدا کند از تخصیص که باشد در هر زمان که بود فتدبر و بالله التوفیق و درینجا سخن دیگرست که فرضا اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکه سماع بحاسه سمع میباشد و سمع بجز ابی بدن خراشید بگوئیم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم روح بود که باقی ست پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نه بر وجه ابصار و سمع چنانکه بعضی متکلمان سمع و بصر

پس بایست برای امداد مر موتی را و استمداد از ایشان هر دو باشد بر اتفاق آنکه ... باید دانست
که خلاف در غیر انبیا ست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی
باتفاق و اولیا بحیات اخروی و معنوی و کلام درین مقام بجد اطناب و تطویل کشید برغم منکران
که در قریب این زمان فرقه پیدا شده اند که منکر اند استمداد و استعانت را از اولیا خدا که نقل کرده شده اند
ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را ازان شعور نیست
و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و علم آن است
که تحقیق و تفصیل این مسئله محظور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الهی بدان مساعدت کرد والحمد لله اللهم
ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والله اعلم وعلمه احکم
و مولانا عبد العزیز قدس سره العزیز در تفسیر خود به تفسیر آیه إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ آورده
لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است
و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی
دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و روا است و انبیا
و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت
بحضرت حق است لا غیر انتهی و در مدارج النبوة مذکور است که فاطمه خزاعیه گفت که روزی در صحرای
احد میگذشتم گفتم السلام علیک یا عم رسول الله آواز شنیدم وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته
و ظاهر است که این احادیث هم دلیل ندا بر غائب و هم دلیل سماع و علم و ادراک اموات اند در عموم مومنین
چنانچه شیخ در جمله تصانیف خود مثل جامع البرکات و شرح مشکوة و شرح سفر السعادت و جذب القلوب
و ما ثبت من السنة و مدارج النبوة تحقیق آن فرموده است و اثبات کرده است که عموم مومنین را
سماع و علم و ادراک حاصل است بعد ممات بلا خلاف علما عقائد اهل سنت و جماعت و حدیثی
یا آیتی یا دلیلی بر رد آن وارد نشده و آنچه از راه انکار و تعصب بعضی آورده اند جواب همه شبهات
نوشته و رسیدن سلام مومنان بموتی و رد جواب بنام سلام احیا را از بسیاری احادیث بثبوت رسیده

حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکنند این بندهٔ مکرم و مقرب را که ای بندهٔ خدای و ولی وی شفاعت کن
مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول و مامول پروردگار
است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود دیگر هیچ
و اولیای خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف اکنون
که در قبور اند و نه دران هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان
و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق شائع است
در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از ان حالت کرامت
که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بران یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بانچه عارض شد
از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه
این کلیه نباشد و فائدهٔ استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی چنانکه در عالم برزخ
نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد
و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان غافلان اعتقاد دارند و چنانکه
میکنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آنرا و نماز بسوی وی و جز آن از آنچه تحذیر
واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری ندارد و خارج مبحث است
و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که اعتقاد کند این اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مروی
و محکی است از مشائخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور است
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید که منکر و متعصب
سود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک سخن درینجا از وجه علم و شریعت است آری مروی
و مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرائت قرآن است و لیکن درینجا نفی از استمداد نیست

علی القاریؒ قال الانبیاء فی قبورھم احیاء والعرض فی السماع بعد الموت لیس مخصوصاً
بالانبیاء بل سائر الموتی یسمعون السلام والکلام ویعرض علیھم اعمال اقاربھم فی بعض
الایام نعم الانبیاء یکون حیاتھم علی الوجہ الاکمل + وقال الحکیم الترمذی الارواح تجول
فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا + و فی المواھب اللدنیۃ للعلامۃ القسطلانی من انتقل
الی عالم البرزخ من المومنین یعلم احوال الاحیاء غالبا + قال المجاھد ان الرجل یبشر بصلاح
ولدہ فی قبرہ انتھی ترجمہ در مرقات شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری میگوید انبیا در قبور خود زندہ اند عرض
احوال وسماع بعد موت مخصوص نیست انبیا را بلکہ تمام مردگان میشنوند سلام وکلام را و عرض کردہ
میشود بر ایشان اعمال اقارب ایشان در بعضے ایام ہان مگر حیات انبیا کامل تر ست و حکیم ترمذی گفتہ
کہ ارواح جولان میکنند در عالم برزخ پس مے بینند احوال دنیا را و در مواہب لدنیہ علامہ قسطلانی نوشتہ
کہ ہر کہ انتقال کرد از عالم دنیا بعالم برزخ از مومنین میداند احوال زندگان را اکثر و بیشتر و گفت مجاہد کہ
مرد خوش میشود از نیکی ولد خود در قبر خود انتہی و در طریقۂ وسطے مذکورست کہ مقصود اثبات علم واد راک میت
برای اموات خواہ کسی بر قبور ایشان بیان کند خواہ ملائکہ یا مردہ ہا خبر رسانند بہر طور اموات را اطلاع
از احوال اینجا و علم و شعور حاصل ست و در کتاب عینی در شرح حدیث اَلْمَیِّتُ یُؤْذِیْهِ فِیْ قَبْرِہٖ
مَا یُؤْذِیْهِ فِیْ حَیَاتِہٖ مذکورست المیت یبلغ من افعال الاحیاء واقوالھم انتھی یعنے میت را
میرسد خبر از افعال زندگان و اقوال ایشان و در شرح برزخ ست اخرج ابن ابی الدنیا عن عبید
ابن عمیرۃ قال اِذَا مَاتَ الْمَیِّتُ تَلَقَّاہُ الْاَرْوَاحُ وَیَسْتَخْبِرُوْنَہٗ کَمَا یَسْتَخْبِرُ الرَّاکِبُ مَا فَعَلَ فُلَانٌ
وَفُلَانٌ وَعَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ اِلٰی اَنَّھُمْ یَسْاَلُوْنَ عَنْ ھُرَیْرَۃَ الْمَیِّتِ قال رضی اللہ عنہ رُوِیَ اِنْ
اُخْبِرَ بِصَلَاحِ الْاَحْیَاءِ یَفْرَحُوْنَ وَاِنْ اُخْبِرَ فِسْقَھُمْ یَغْتَمُّوْنَ انتہی یعنے روایت کرد ابن ابی الدنیا
از عبید بن عمیرہ کہ گفت وقتیکہ میت می میرد ملاقات میکنند آنرا ارواح و خبر مے جویند از ان مردہ چنانکہ
خبر میجویند از سوار کہ چہ کرد فلان و فلان و از ابوہریرہ است تا آنکہ سوال میکنند از گریہ میکان گفت شارح
برزخ کہ روایت کردہ شدہ است آنکہ اگر خبر یافتند از نیکوئی زندگان فرح میکنند و اگر خبر یافتند از فسان

و در کتب مصنفہ وی موجود ست چنانچہ در جذب القلوب نوشتہ کہ تمامہ اہل سنت و جماعت عقیدہ دارند بہ ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را از آحاد بشر خصوصاً انبیاء را علیہم السلام و قطع میکنیم بعود حیات مر ہر میت را در قبر چنانچہ در احادیث ورود یافتہ و وارد شدہ کہ بعد از عود حیات در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکہ نعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت ادراک می کنند انتہی و در مدارج النبوۃ نوشتہ است اما علم و سماع شک نیست در ثبوت آن مر ایشان را یعنی شہداء را بلکہ سائر اموات را کما صرح بہ العلماء انتہی۔ و در مقام دیگر ہمین کتاب میفرماید و بالجملہ اخبار و آثار در سماع موتی و علم و شعور بسیار ست و دلیلی قاطع بر خلاف آن بہ ثبوت نہ پیوستہ و کلام درین مقام در شرح مشکوۃ مستوفی ذکر کردہ شد واللہ و رسولہ اعلم انتہی بعبارتہ۔ و صلوۃ و سلام بطفیل رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم بر اصحاب وی آل و اہل بیت و عشیرۃ و عترۃ و خدام وی صلی اللہ علیہ علیہم اجمعین کہ در احادیث واقع ست رسیدن آن ثابت ست و شکے نیست در آن و چون سلام بعوام مومنین در قبر بلا وسیلہ ملائکہ خاص بسمع ایشان رسد در خواص چرا نرسد و حال آنکہ از صلوۃ و سلام بر ایشان بطفیل خود خبر دادہ است مخبر صادق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ آلہ و صحبہ و سلم اگر فرستادن صلوٰۃ و سلام مہمل بودی و نرسیدی نفع و ترقیاتی بدان متعلق نبودی آل و اصحاب خود را داخل صلوۃ و سلام بلا فرق قرب و بعد نفرمودی و ظاہر ست کہ این صلوۃ و سلام بر مومنین و آل و اصحاب از قرب و بعد یا ملائکہ رسانند یا بسمع خاص ایشان باشد قال جل جلالہ و عز شانہ و توالی احسانہ فی تنزیلہ المحکم هُوَ الَّذِيْ يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلٰٓئِكَتُهٗ لِيُخْرِجَكُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَحِيْمًا و در جذب القلوب مذکور ست کہ عبد الحق کہ از اکابر علماء و ائمہ حدیث ست در احکام صغری باسناد صحیح از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت آوردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہیچ احدے بقبر برادر مومن خود کہ در دنیا می شناخت نگذرد و بروی سلام نکند مگر آنکہ برادر وی او را بشناسد و رد سلام وے بکند و ابن عبد البر نیز این حدیث را روایت کردہ و تصحیح نمودہ چنانچہ ابن ہیثمہ آن را نقل کردہ است باندک تفاوتے در لفظ و ابن ابی الدنیا و از ابو ہریرہ نیز ہمچنین روایتے وردہ انتہی بعبارتہ و فی المرقاۃ شرح المشکوۃ للملا

در جامع البرکات کہ ارواح کاملان را قربی ومکانتی در جناب حق ثابت ست و واقع ست چنانکہ در حیات بود یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل ست و آن نیست مگر ارواح ایشان را و چون ارواح باقیست تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق عز شانہ و ہمہ بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی کہ نزد خدا دارد دور نباشد چنانکہ در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در ہر دو حالت مگر حق را جل جلالہ و عم نوالہ و نیست چیزی کہ فرق کند میان ہر دو حالت یافتہ نشده است دلیلی بران انتہی۔ و ہم نوشتہ است کہ نقل در ین معنی از بعض طائفہ بیشتر ازان ست کہ حصر و احصا کرده شود و یافتہ نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی کہ منافی و مخالف این باشد و رد کند این را انتہی و نیز در جذب القلوب نوشتہ است کہ اما توسل بجناب وی در حالت حیات و بعد وفات ظاہر ست کہ از خصائص آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وصحبہ وسلم نیست بلکہ بعضے تابعان وی را کہ بشرف متابعت و نسبت و قربت او مشرف اند چنانچہ آل و اصحاب و دیگر اولیای امت رضوان اللہ علیہم اجمعین نیز ثابت ست و ثبوت کرامت و تصرف ایشان در مکونات کہ ما نحن فیہ فردی از افراد آن ست و راثبات مطلب کافی ست انتہی و مولوی عبد العزیز علیہ الرحمہ در تفسیر خود در تعریفات اولیا نوشتہ کہ دعاہای ایشان مستجاب میشوند بلکہ ہر کہ در حاجتے بایشان توسل نماید حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علامات کہ ایشان را در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میدہند ازان قبیل نیست کہ عوام مومنین آن را استدلال توانند کرد الا بعد از مشاہدہ آن عوالم انتہی و ہم در تفسیر فتح العزیز نوشتہ است کہ اصلاح قسم پنجم سحر عقد ہمت ست کہ از مشائخ کبار و اولیای ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلیق ہم تکلیف بکیفیت عظمی ست کہ بسبب استغراق در ملاحظہ آیتی از اسمای الٰہی دست داده کہ ملا ء سفلی برزخ است روح در آن عالم او نامی الواقع ست انتہی و نیز در تفسیر ان الابرار لفی علیین نوشتہ کہ تعلقی بقبر نیز این ارواح را میباشد کہ بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند نیز اگر روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری ست کہ ستارہا

از فسق مغموم میشوند و بروایت انس بن مالک ثابت شده قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللہم لا تمتہم حتی تہدیہم واخرج ابن ابی الدنیا والاصبہانی فی الترغیب عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم لا تفضحوا موتاکم بسیئات اعمالکم فانہا تعرض علی اولیاءکم من اہل القبور یعنے گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرستیکہ اعمال شمایان عرض کردہ میشود بر اقربای شما و عشائر شما از اموات پس اگر باشد خیر خوش میشوند و اگر باشد جز این یعنے بد میگویند الٰہی موت مدہ ایشانرا تا آنکہ ہدایت کنی ایشانرا و اخراج کرد ابن ابی الدنیا و اصبہانی در کتاب ترغیب خود از ابوہریرہ گفت فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فضیحت مکنید اموات خود را از بدیہای اعمال خود پس اعمال شمایان عرض کردہ میشود بر اولیای شما از اہل قبور و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور شیخ جلال الدین سیوطی کہ از اعاظم علمای حدیث ست بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد کردہ است چنانکہ گفتہ است باب عرض اعمال الاحیاء علی الموتی واسنا و بسیار از احادیث و روایات درین باب وردہ است و در تفسیر زاہدی سنے قولہ تعالے ولا تحسبن الایہ آوردہ کہ فی الخبر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال ان اعمالکم تعرض علی عشائرکم فی قبورہم فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللہم الہمہم ان یعملوا بطاعتک یعنی اعمال شمایان عرض کردہ میشود بر اقران شمایان در قبور پس اگر خیر ست خوش وقت میشوند و اگر خیر نیست میگویند کہ الٰہی الہام کن ایشانرا کہ عمل کنند بطاعت تو پس ازین روایات ظاہر شد کہ عرض اعمال احیا بر موتے عموما ست علی الخصوص اولیاء اللہ کہ محتاج بعرض ہم نیستند و خود از راہ کشف و کرامت اعمال ما را تراندر و از شواہد آن قصہ عمر رضی اللہ عنہ است و قول شیخ عبدالحق محدث کہ اولیا متخلق اند از اسما صفات حق و آنکہ در مدارج النبوۃ نوشتہ است کہ اولیا از امت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ و اولیائہ وسلم یافتند در باطن از خدا آنچہ یافتند انبیا در ظاہر و باطن و نیافتند نبوت را از جہت انقطاع وختم وی بہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم و آنچہ شیخ نوشتہ است